

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۸

فلسفه و آثار قصه های قرآن علت پراکندگی آن

جلوه های هنری قصه ها ، قصه تمثیلی

قرآن کتاب زندگی است

مؤلف : محمود زارع پور

شمارگان: ۵۰۰۰

قیمت: ۵۵.۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۱

سرشناسه : محمود زارع چور ۱۳۳۶

چاپ و صحافی : فراز اندیش سبز

آدرس نویسنده : m5736z.blog.ir لطفا پیام ارسال نمایید

آدرس کتاب های منتشر شده: zarepoorketab.blog.ir



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

مقدمه ی مولف

بخش اول :	قصه و داستان های قرآن	قصه و کارکرد های آن
بخش دوم :	حقیقت قصه در قرآن	
بخش سوم :	فلسفه و اهداف قصه های قرآنی	
بخش چهارم :	آثار و مفاهیم قصه قرآنی	
بخش پنجم :	هنری بودن قصه های قرآن	
بخش ششم :	شبهه زدایی در قصه های قرآن	
بخش هفتم :	تکرار در قصه های قرآن	
بخش هشتم :	گفت و گو روح دمیده شده در کالبد یک قصه	
بخش نهم :	اصول تربیتی در داستانهای قرآن	
بخش دهم :	قصه ی آغاز آفرینش انسان و هستی	
بخش یازدهم :	تصویرهای هفت گانه قصه آدم	
	آیا داستان حضرت یوسف علیه السلام واقعیت دارد؟	



قرآن کریم چشمه فیاضی است که در طی قرون متمادی همواره تشنگان هدایت را از زلال خود سیراب نموده و رهپویان طریق هدایت، دل و جان خویش را در این چشمه‌سار زلال شستشو داده‌اند و خود را به عطر آن معطر ساخته‌اند. اصرار قرآن بر قصه گویی و قصه خوانی هر خواننده‌ای را به وجد و شگفتی وامی‌دارد. انسان از خود می‌پرسد که مگر قصه چیست و چه می‌کند که آفریدگار هستی در آخرین پیام به آفریده خویش این چنین قصه می‌گوید و او را به تأمل در قصه‌ها فرا می‌خواند. در واقع، پاسخ این پرسش را باید در مفهوم و معنای «قصه» در قرآن و «شیوه قصه نویسی قرآن» جستجو کرد..

قصه همواره منعکس‌کننده دیدگاه انسان درباره جهان و عوامل ناشناخته پیرامون او و وسیله انتقال و آموزش آداب و سنن، اعتقادات، و تاریخ یک نسل به نسل‌های دیگر بوده است. انسان به خاطر ویژگی‌های خاص روحی‌اش به قصه علاقه دارد و چه بسا راه و رسم قهرمانان آن را الگوی خود قرار می‌دهد. در طول تاریخ دعوت اسلامی، مردم از همین قصه‌های قرآنی درس گرفته‌اند، پیام آموخته‌اند، ادبیاتی مستقل بر نهاده‌اند، و با آن‌ها زیسته‌اند. در همان آغاز دعوت نیز قصه‌گویی قرآن از ابزارهای تبلیغی آن بود.

با آن که قصه‌های قرآن بازگوینده حقایق مسلم تاریخی‌اند، هرگز نمی‌توان گفت قصه‌گویی در قرآن برابر است با نقل وقایع تاریخی به طور مطلق و محض. آنچه قصه‌گویی و تاریخ‌نگاری را در قرآن از هم ممتاز می‌سازد، ویژگی فنی قصه‌های قرآن است. این ویژگی عبارت است از بیان اعجازین و نیز القای نظمی خاص به واقعیت‌های برگزیده از تاریخ، به گونه‌ای که خواننده احساس می‌کند رویدادها و آدم‌ها نزد او حضور دارند و با او سخن می‌گویند.

فایده اصلی قصه‌گویی قرآن، یعنی عبرت‌گیری و موعظه یابی. به همین دلیل، کافران در برخورد با چنین بیان اعجازین و هنرمندانه‌ای آن را سحر و جادو و اساطیر پیشینیان و شعر و قول کاهن می‌شمردند.

کتاب حاضر ابتدا به مفهوم قصه و آثار و کارکرد آن پرداخته و سپس از اهداف و فلسفه‌ی قصه‌های قرآن سخن به میان آورده آنگاه روش و اسلوب هنری و پراکندگی قصه‌ها در قرآن و تاثیر در شنونده به موضوعات اشاره کرده است.

مؤلف: محمود زارع پور

قصه، که جمع آن قصص است کلمه ای عربی است که در ادبیات فارسی به داستان تعبیر می شود. داستانی که پیاپی و به دنبال هم از کسی و یا چیزی نقل و بیان شده، قصه نامیده می شود. قصه در لغت یعنی پی گرفتن وقایعی است که در گذشته اتفاق افتاده است .

اگر در گذشته دور رخ داده اند در قرآن با تعبیر **انباء** از آن ها یاد شده است **نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ** ما قصه آنان را بر تو به درستی حکایت خواهیم کرد **(کهف ۱۳)** در باره اصحاب کهف، یا **ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى... نَقُصُّهُ عَلَيْكَ** از اخبار آبادی ها و شهرهایی است که ما آن را برای تو بازگو می کنیم، البته بعضی از آنها هنوز پابرجا هستند، ولی بعضی دیگر ویران شده اند. **(هود ۱۰۰)**

اما در مورد وقایع نزدیک، تعبیر **اخبار** به کار رفته است; **وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ** ما قطعاً شما را می آزماییم تا از میان شما مجاهدان و صابران را نشان دهیم و اخبار (و اعمالتان) را آزمایش خواهیم کرد. **(محمد ۳۱)** یا **يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا** آن هنگام زمین مردم را به حوادث خویش آگاه می سازد. **(زلزال ۴)** به هر حال، پی گیری و دنبال جویی اثر این **نباها** و **خبرها** همان معنای دقیق قصه گویی قرآن است.

در قرآن ۵ بار قصه به کار رفته و با مشتقاتش، تقریباً ۲۶ بار آمده، قصص به معنی رمان یا حوادث خیالی نیست، بلکه به معنی **سرگذشت** و **ماجرای واقعی** است... **قَصَص** یعنی روایت کردن. و از همین قبیل است فرمایش خدای متعال: **نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ** یعنی خوب ترین بیان را برای تو تبیین می کنیم. و این نشان می دهد که او لفظ قصه را آگاهانه و با ملاک در مورد خبرهای قرآنی به کار می برد. **ترا بهترین ماجراها تمام** **بگوییم با وحی قرآن مدام**

داستان حضرت یوسف پیامبر (علیه السلام) که در سوره یوسف آمده، یکی از معروف ترین و آشناترین قصه های قرآنی است که از این ویژگی برخوردار می باشد، هرچند که این قصه به دلایل دیگر، از سوی خداوند به عنوان **أَحْسَنُ الْقَصَصِ** و بهترین و نیکوترین داستان مورد توجه و تاکید قرار گرفته است. (یوسف ۳ و ۱۴) و جالب این که تنها قصه ای است که یکجا در همین سوره آمده دقیقاً بر خلاف دیگر قصه ها که غالباً پراکنده بیان شده است.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ۱۴

کنون یاد آور که یوسف چه گفت	چو در خواب خود دید چیزی شگفت
که در خواب دیدم که جمعی مگر	مرا سجده کردند جان پدر
همی یازده کوكب و شمس و ماه	مرا سجده کردند در سجده گاه

در سوره قصص نیز داستان حضرت موسی (علیه السلام) پیگیری شده و مجموعه قصه های کوتاه از زندگی آن حضرت (علیه السلام) با برشی از بخش های حساس و اساسی زندگی وی در این سوره آمده است.

قصه های قرآن بیشتر مکی اند، از این رو عمدتاً به مسائل کلی دین نظر دارند. چون نخست باید پایه های دیانت استوار گردد. البته گاه نیز از مسائل اخلاقی درجه دوم سخن رفته است، مانند مسأله **کم فروشی** که در قصه شعیب به آن اشاره شده است.

دلیل این است که حتی پس از استقرار ایمان نیز سودجویی های اقتصادی، جامعه مؤمنان را آزار می دهد و از این رو قرآن آن را در شمار مسائل زیربنایی مورد عنایت قرار داده است .

قصه های قرآن در برابر سرنوشت موضع قصه های قرآن، موضعی منطقی و عقلانی است. در قصه های قرآن همه چیز بر طریق عادت طبیعی جاری است، مگر آنگاه که خدا معجزه ای را در مجرای از حیات جاری می سازد. سرنوشت نقشی پیدا در آفرینش حوادث ندارد، بلکه غالب حوادث در همان ظرف و فضای معمول اتفاق می افتند. لیکن پس از وقوع حوادث، موضع مؤمنان و منکران تفاوت دارد. مؤمنان در هر حال خداوند را شاکرند و به سرنوشت خشنود، و منکران از بلاها و ناملایمت ها رویگردان و ناخشنود. یوسف در زندان شکرگزار است و نعمت خداوند را یاد می کند: **ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (یوسف ۳۸).**

که کردست بر ما و مردم عطا

بلی این بود فضل یکتا خدا

نگویند و هرگز ندارند پاس

ولی اکثر خلق این را سپاس

یعقوب آنگاه که خبر ناگواری درباره یوسف می شنود، از **صبر جمیل** سخن می گوید.
وَ جَاؤْ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ یوسف ۱۸

نهادند در پیش چشم پدر

یکی پیرهن غرقه در خون تر

به چشمانتان نفس، زیبا بکرد

بگفتا که این کار منحوس و طرد

کند یاری من خدای جهان

کنم صبر در این مصیبت گران

رنگ قصه در پرتو معجزه

از پدیده های برجسته و نمایان در قصه های قرآن، معجزه و امور غیرعادی است که تنها از خواست و تدبیر خدا سرچشمه می گیرند. ورود ناگهانی این پدیده به صحنه قصه، ناگاه همه چیز را در پرتو خویش می گیرد و رنگی دیگرگون به واقعه می بخشد. مثلاً به قصه موسی **علیه السلام** بنگرید.

آنگاه که با پیروان خویش از چنگ فرعون و سپاهش می‌گریزد، سرانجام بر کناره نیل، راه بسته می‌ماند و در فراپشت خود سپاهی انبوه می‌بیند.

در این حال، تنها دو پایان در تصور مخاطب می‌گنجد: تسلیم موسی **علیه السلام** و پیروانش، یا مرگ و نیستی ایشان. اما قرآن از این قصه پرده برمی‌دارد.

و لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ (طه ۷۷) در همه حال سرانجامی غیر عادی را رقم می‌زند.

بگفتیم از شهر هنگام شب برون بر، همه مؤمنان به رب

ز ما بین دریا یکی خشک راه پدید آر، قومت نگرده تباه

نه هرگز ز فرعون بیمی بدار نه از غرقه گشتن تو اندیشه دار

شکافته شدن آبهای موج و نجات موسی **علیه السلام** و پیروانش و آنگاه غرق شدن فرعون و سپاهش!

پیدا است که این پایان ناگهانی و غیرقابل پیش بینی، با محاسبه‌ها و اندازه‌گیری‌های معمولی سازگاری ندارد و به همین دلیل است که عقل و جبروت و قدرت فرعون را به تسلیم وا می‌دارد، تا آنجا که او نیز به هنگام غرق ایمان می‌آورد:

قَالَ اٰمَنْتُ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِيْ اٰمَنْتُ بِهِ بَنُوْا۟ اِسْرٰٓئِيْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ (يونس ۹۰)

که اکنون من ایمان بیاورده‌ام که از شرک و عصیان دل آزرده‌ام

خدائی که او را خدائی جلیل بخوانند قوم بنی اسرائیل

به فرمان و دستور او سر نهم به آیین او همچنین تن دهم

قصه و کارکرد های آن

انسان ها شیفته قصه و قصه گویی هستند. قصه تأثیری ژرف در روان، زبان و شخصیت برجا می‌گذارد. برخی از تأثیرات قصه عبارتند از:

انتقال مفاهیم: قصه به دلیل کشش، زیبایی و برانگیختن کنجکاوی می‌تواند بسیاری از مفاهیم را به دنیای انسان انتقال بدهد. روش غیر مستقیم انتقال مفاهیم نه تنها باعث جذب بهتر و سریع‌تر مفاهیم به ذهن و زبان کودک می‌شود که فهم آن‌ها را عینی‌تر و ساده‌تر می‌سازد.

به همین دلیل می‌توان داستان را از جدی‌ترین و بنیادی‌ترین روش‌های انتقال مفاهیم به دنیای مخاطب بویژه کودکان دانست. به عنوان مثال داستان‌های علمی در همین جهت ساخته و پرداخته می‌شوند.

انتقال ارزش‌ها: قصه‌ها در طرح فضیلت‌ها و بایست‌های رفتاری یا تخطئه و نفی ضد ارزش‌ها و رفتارهای زشت و ناروا تأثیری ژرف دارند. از دیر باز تا کنون، و در همه ملت‌ها و اقوام این ویژگی از شاخص‌ترین خصوصیات داستان‌ها و داستان‌گویان بوده است. دعوت به راست‌گویی، شجاعت، انسان دوستی، بخشندگی، کمک‌کردن حتی به حیوانات، پرهیز از دروغ، خیانت، دورویی، ترس، حساست، ناپاکی، ظلم و دیگر رذیلت‌های اخلاقی، محور و موضوع بیشتر داستان‌ها در ملل گوناگون است.

اصلاح رفتارها: قصه‌ها با بیانی غیرمستقیم انسان را به اصلاح رفتار دعوت می‌کنند. قصه به کودکان و بزرگسالان می‌آموزد که باید چگونه باشند. چون در قصه‌ها همسان سازی و انطباق با قهرمان یا قهرمانان قصه فراهم می‌شود. بنابراین اصلاح رفتار طبیعی‌تر، سریع‌تر و بهتر اتفاق می‌افتد. بسیاری اوقات دیده شده که کودک بلافاصله نقش قهرمان داستان را بازی می‌کند. که در قصه‌های تلویزیونی محسوس‌تر است.

تقویت خلاقیت: کودکان پس از شنیدن داستان، گاه خود به داستان گویی می‌پردازند یا با اسباب بازی‌های خود داستان را نمایش می‌دهند یا به تغییر بخشی‌هایی از داستان می‌پردازند و بنا به علاقه و دنیای خاص خود نام‌ها یا صفحه‌ها و حوادث داستان را تغییر می‌دهند. گاه نیز رفتارهایی دیده می‌شود که محصول قصه‌های شنیده یا خوانده و یا دیده شده است.

تقویت حس کنجکاوی: قصه‌ها به دلیل زنجیره حوادث، کودکان را وادار می‌کنند که به تعقیب حوادث بپردازند و یا آنچه را که در قصه شنیده اند، در دنیای بیرون جستجو کنند. در یک قصه علمی به خوبی می‌توان زمینه کنجکاوی در بیرون را فراهم کرد. کودک پس از شنیدن داستان انگیزه‌ی بیشتر و کنجکاوی افزون‌تری برای انجام چنین کاری خواهد داشت. این نکته گفتنی است که ما از نیرو و انگیزه‌ای که داستان در کودکان ایجاد می‌کند معمولاً بهره‌گیری و استفاده نمی‌کنیم.

اصلاح رفتار: قصه‌ها می‌توانند به اصلاح بهبود و تغییر رفتار کمک کنند. در نظام سنتی قصه‌گویی، نتیجه‌گیری‌های پس از قصه عمدتاً به همین معنا و قصد بوده است. به عبارت دیگر **مقصد قصه، عبرت آموزی** بوده است و تردیدی نیست که اگر در پایان قصه، باب موعظه و نصیحت باز نشود و قصه خود آموزنده و عبرت آموز باشد، چنین تأثیری را به صورت پیدا و پنهان در رفتار خواهد داشت.

پیوند فرهنگی: قصه‌ها عامل انتقال میراث فرهنگی و پیوند میان امروز و گذشته می‌باشند. با شنیدن قصه‌ها به آرمان‌ها، آرزوها، رنج‌ها و شادی‌ها، باورها و نوع زندگی گذشتگان پی خواهند برد.

گویی، قصه‌ها پلی هستند که انسان امروزی را به ژرفای گذشته برده و نوعی آموزش تاریخی نیز محسوب می‌شوند زیرا از لابه‌لای قصه‌ها، تصویری از گذشته فرا روی خواننده یا شنونده قرار می‌گیرد.

قصه قرآنی یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان در قرآن، از وقایع حاضر و رویدادهای آینده نیز سخن رفته، همانند حدیث إفک، واقعه بدر و احد و حنین و بیعت رضوان و صلح حدیبیه، ... همچنین نبرد آینده میان ایران و روم **غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ**

بگشتند مغلوب ایرانیان

هزیمت بگشتند خود رومیان

خبر از فتح مکه **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ**

عیان گشت رایات فتح و ظفر

چو با یاری کردگار بشر

و پیش بینی شکست مشرکان در جنگ بدر **قمر ۴۵ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ**

بزودی بخواهند خوردن شکست

بباید بدانند که خوار و پست

شود عرصه بر آن کسان سخت تنگ

همه پشت سازند در روز جنگ

اصولا در این گونه اخبار است که می توان عبرت ها و موعظه ها را پی گرفت، ولی در اخبار جاری و آینده بیش تر خود کشف واقعیت مطرح است

پی گرفتن **عبرت** ها در بیان قرآن **لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ يوسف ۱۱۱**

بود چشمه پند پاک و زلال

در این داستانها بر اهل کمال

قرآن در قصه های خویش به زمان ها و مکان های واقعی هویتی ویژه می بخشد و ما را در همان قطعه قرار می دهد، به گونه ای که بتوانیم رد پای مضامین را پی گیریم و صرفاً بازتابی از واقعیت ها را پیش رو نداشته باشیم.

ملاک فنی قصه ی قرآنی : عده ای بخشی از خبرهای قرآنی که هم عناصر هنری قصه

در آن ها حضور داشته باشند و هم به نحو قابل توجهی به آن ها پرداخته شده

باشد، را قصه می نامند. عده ای هم بر آنند که هر ذکر خبری از اقوام پیشین، قصه

قرآنی قلمداد می شود، مانند قصه اصحاب فیل و اصحاب اخدود.

اگر قرآن فقط درباره یک ماجرا یا وجود یک شخصیت یا گفت و گو گزارش دهد و به خودی خود آن را مورد پرداخت هر چند کوتاه قرار ندهد، نمی توان قصه نامید.

سنت قصه گویی

قصه گویی قدیمی ترین شکل ادبیات است. در روزگاران کهن، تاریخ، سنت ها، مذهب، آداب، قهرمانی ها و در واقع غرور قومی به وسیله قصه گوها از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد. قصه گو از گذشته، ماجراهای قهرمانان و از پستی های دشمن قصه ها داشت. از خدایان و اهریمنان، از نیروهای ماورای طبیعت و جادویی سخن می گفت.

قصه گویی از یک سو دارای پیوندی تنگاتنگ با روح بشر است و می تواند به بهترین شکل پاسخگوی **نیاز فطری** وی به بهره گیری از لذایذ معنوی باشد. این امر در مورد کودکان که به فطرت نزدیک ترند بیشتر صدق می کند. از سوی دیگر، قصه گویی **عاملی مؤثر در کشف معنای جهان و تعیین هویت خویش** است. این تأثیر با نظر داشتن به آموزش غیرمستقیمی که در بطن هر قصه گویی نهفته است افزایش می یابد. اسلام کتاب ریاضی یا فیزیک نیست و اگر گریزی به دانش های دیگر می زند برق آسا و رمزی یا در لباس استعاره و مجاز به قصد بر انگیختن توجه مردم است.

آنچه روشن است **زندگی از «آب» آغاز شده** یعنی در آبهای متعفن مردابها تدریجاً نوعی تخمیر و فعل و انفعالات به وجود آمده و از ترکیب آب و لای پرتوپلاسم پدیدار شده است. اما چگونه؟ نمی دانیم!

در پیدایش کرات و ماه و خورشید نیز علمای کیهان شناس اعتقاد دارند که کهکشانها از دود و بخارهای سوزان بر آمده و به تدریج آنچه هسته بوده و فشرده تر در مرکز و آنچه تکاثف آن کمتر بوده برگرد آن شروع به دوران کرده و خورشید و سیارات و اقمار را به وجود آورده اند.

این بود دانش ما، با بیانی ساده و مختصر ولی حالا ببینیم پیامبر امّی و یتیمی که ناخوانده قرآن درست، در چهارده قرن پیش و بی‌خبر از علوم جدید از قبیل زیست‌شناسی و زمین‌شناسی و شیمی و جنین‌شناسی و مردم‌شناسی، چه دیدی ارایه داده است. طبیعی است که دانش‌های زمان پیامبر کفایت نمی‌کرده بزودی ما آیات [یعنی نشانه‌های متقاعدکننده]ی خود را هم در آفاق [یعنی اکناف عالم] و هم در نفوس ایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او به راستی حق است.

سَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (فَصَّلَتْ ۵۳)

در آفاق و اندر نفوس بلاد کند فاش آیات خود رب داد

که بر هرکسی می‌شود آشکار که همواره برحق بود کردگار

حقیقت قرآن در بیان قصه‌ها: قصه و قصه‌گویی، واژه‌ای آشنا برای همه ماست؛ زیرا بخشی از کلام‌های روزانه مادر بیان مطالب و مقاصد از طریق قصه و داستان انجام می‌شود؛ خداوند در قرآن، از قصه و داستان بسیار بهره‌گرفته است؛ زیرا بخش عمده آموزه‌های گوناگون قرآن در این قالب ارایه شده است.

قصه‌های حقیقی و باطل

قصه‌های قرآنی از جمله قصه‌های حقیقی و مبتنی بر واقعیت‌های تاریخی است. خداوند در آیاتی از جمله ۲۴۶ تا ۲۵۲ سوره بقره و ۲۷ سوره مائده و ۱۲۰ سوره هود و ۱۱۱ سوره یوسف و ۹۹ سوره طه به حقانیت و حقیقت داشتن قصه‌ها و داستان‌های قرآنی اشاره می‌کند و به صراحت می‌فرماید **إِنَّ هَذَا هُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آل عمران ۶۲)**

همانا که حق است این داستان جز الله نبود خدای جهان

که او را بود قدرت و اقتدار ز حکمت بود، کار پروردگار

حقیقی بودن قصه های قرآن را جلوه ای از عزت و حکمت خداوندی می داند، تا این گونه نشان دهد که بیان این قصه ها، دارای فلسفه و هدف خاص است؛ زیرا حکیم بودن خداوند و بیان مطلب براساس این صفت، به معنای هدفمندی در هر امری است. بنابراین قصه های قرآنی نمی تواند غیر حقیقی باشد؛ زیرا با حکمت الهی و نیز عزت خداوندی در تضاد خواهد بود.

درحالی که قصه های باطل، قصه هایی است که به دور از حکمت و فلسفه ای معقول و مقبول باشد. از این رو خداوند در همین آیه قصه هایی را که منافی با توحید است، قصه های باطل معرفی می کند؛ زیرا قصه منافی با توحید، به معنای قصه های دروغ و به دور از حکمت و فلسفه ای عقلانی و عقلایی است.

خدا با نقل قصه **حضرت عیسی (علیه السلام)** در صدد رد عقیده **تثلیث** نصارا برآمده است. بنابراین با اشاره به حق بودن داستان حضرت عیسی (علیه السلام) می کوشد تا این معنا را منتقل کند که قصه های منافی با اصل توحید و اصول عقلانی، قصه های باطلی هستند.

البته قصه های باطل این گونه نیست که بی هیچ قصد و غرضی بیان شود، زیرا برخی از قصه های باطل به هدف تخریب مبانی عقلانی و عقلایی گفته میشود. وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ توبه ۳۰

عزیرست بهر خدا چون پسر

یهودان بگفتند این را دگر

خدا را پسر هست عیسی مسیح

نصارا بگفتند این را صریح

بگردند مشرک چو پیشینیان

چنین چون براندند روی زبان

به یزدان چرا می زنند افترا؟

گشاد این کسان را یگانه خدا

خداوند در آیه ۶ **سوره لقمان** تبیین می کند که چگونه کافران صدر اسلام برای مقابله با قرآن و قصه های حقیقی آن، به ساخت و ترویج داستان های خرافی و باطل اقدام می کردند تا فضا را بر قرآن تنگ نمایند و مردم را به امور مشابه سرگرم کنند.

بسیاری از داستان های بافته شده از سوی نویسندگان از مصادیق **لَهُوَ الْحَدِيثِ** است که برای مقابله با دیدگاه های درست و حقیقتی ساخته و پرداخته می شود و با سرگرم کردن مردم به امری باطل، آنان را از شناخت و پیروی حق باز می دارند.

بسیاری از قصه پردازان باطل، برای تغییر مسیر حق و حقیقت و با تمسخر گرفتن راه حق و راه عقلا به ساخت و ترویج قصه های باطل و خرافی اقدام می کنند. **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ . (لقمان ۶)** و برخی از مردمان (فاسد فتنه انگیز مانند نضر حارث) کسی است که گفتار و سخنان لغو و باطل را (مانند قصه های دروغ و افسانه های شهوت انگیز مفسد اخلاق و سرود مطرب) به هر وسیله تهیه می کند تا (خلق را) به جهالت از راه خدا (و آموختن علوم و معارف قرآن) گمراه سازد و آیات قرآن را به تمسخر و استهزا گیرد، این مردمان (فاسد کافر) به عذاب، با خواری و ذلت گرفتار شوند.

احادیث مجعول، گفتار خام

کسی کاو کند جمع باطل کلام

کند گمراه و بازدارد ز کار

که تا خلق را از ره کردگار

بر آنان عذاب است سخت و مهین

تمسخر نمایند قرآن و دین

به هر حال قصه های توخالی و تنها سرگرم کننده نیز از مصادیق لهو می باشد. که خداوند این دسته از آدمیان را در آخرت زیانکارانی می داند که از سرمایه خویش زیان کرده اند:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ
 وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ
 هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ (غافر ۷۸)

ز تو پیش دادم، رسولان زیاد	ز برخی بکردیم بهر تو یاد
حکایت نکردیم برخی دگر	ندادیم از حال آنان خبر
نزید نبی را که بر امتی	جز امر خدا آورد آیتی
چو فرمان ایزد بیاید ز راه	رسد آن زمانی که خواهد اله
همه حکم رانند بر راستی	به عدل و به انصاف بی کاستی
زیانها ببینند آن کافران	که کردند تکذیب پیغمبران

و جهل و نادانی مردم نیز سبب گرایش ایشان به سوی این قصه ها و قبول داستان های بی اساس و خرافی می شود. در جهان امروز بسیاری از مردم با فیلم نامه هایی که دارای قصه های باطل و خرافی است سرگرم می شوند و جهل ایشان موجب می شود تا حتی برخی ها آن قصه ها باور کرده و به عنوان حقایق بپذیرند و براساس آن کنش و واکنش نشان دهند.

این درحالی است که قصه های حقیقی از جمله قصه های قرآنی، دارای ریشه های تاریخی و به هدف آموزش و پندآموزی و مانند آن بیان می شود و زمینه برای تفکر و تعقل و راه شناسی دیگران را فراهم می آورد.

قصه ی قرآنی چون تنها به منبع وحی الهی مرتبط است، ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ
 إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ (آل عمران ۱۴۴)

از اخبار غیب است اینها دگر	که بر تو بکردیم وحی این خبر
نبودی تو هرگز در آن روزگار	که قرعه کشیدند اهل دیار

و تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (بقره ۲۵۷ و ده ها آیه دیگر)

چنین است آیات رب جهان
که برحق برایت نماید بیان
تویی در شمار دگر مرسلین
خداوند داده به تو عز و دین

از ویژگی های بسیاری برخوردار است که در بخش فلسفه قصه های قرآنی به آن پرداخته می شود.

خداوند در آیاتی، بهترین قصه را قصه هایی می داند که از زندگی واقعی افراد به هدف عبرت آموزی گفته می شود و اهداف عقلانی و از بیان آن قصه ها مدنظر است. بنابراین تفاوت قصه های حقیقی و باطل را می بایست در این ویژگی ها جست و جو کرد. لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (یوسف ۱۱۱)

در این داستانها بر اهل کمال
بود چشمه پند پاک و زلال
که قرآن نباشد کتابی که کس
تواند ببافد ورا از هوس
که هرچه کتب هست از پیشتر
بدادست بر صدق آنها خبر
همه چیز را آشکار و عیان
به آنها که جویند پروردگار
نشان داده قرآن ره راستی
که رحمت ببینند بی کاستی

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ما به بهترین روش به وحی این قرآن بر تو حکایت می کنیم و تو پیش از این وحی هیچ از آن آگاه نبودی. (یوسف ۳)

ترا بهترین ماجراها تمام
بگوییم با وحی قرآن مدام
اگرچند زین پیش هرگز از آن
نبودی تو آگاه اندر جهان

بخش سوم: فلسفه و اهداف قصه های قرآنی

قصه های قرآنی چون بر منبع وحی متکی است. از ویژگی های بسیار انحصاری نیز برخوردار می باشد؛ زیرا این قصه ها را کسی بیان می کند که بر همه جزئیات ظاهری و باطنی و آشکار و نهان، آگاه و خبیر است و می تواند تحلیل کامل و دقیقی از وضعیت ارائه دهد. قصه های قرآنی، قصه هایی است که فرصت تفکر و تدبر را فراهم می آورد و راه را از چاه نشان می دهد. برای درک و فهم قصه های قرآنی نگاهی به فلسفه و اهدافی که قرآن برای آن بیان کرده می تواند راهگشای خوبی باشد. از این رو، در این بخش به فلسفه و اهداف قصه های قرآنی از زبان قرآن و خداوند اشاره می شود.

۱. آرامش: خداوند در آیاتی از جمله آیه ۳۴ سوره انعام و ۱۰۱ سوره اعراف و ۴۹ و ۱۲۰ سوره هود و ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره یوسف، ذکر قصه های حقیقی از پیامبران در قرآن برای حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مخاطبان قرآن را عاملی مهم در ایجاد آرامش و تقویت آن برمی شمارد و می فرماید که این قصه های حقیقی، موجبات قوت قلب آن حضرت (صلی الله علیه و آله) را فراهم می آورد.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَتَوَهَّرَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَرَغِبُوا فِي الْيَمَانِ
کمی باز اکثر آنان ایمان نخواهند آورد (دل پاکت را زیاد رنجه مدار) (یوسف ۱۰۳)

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَنَّهُمْ نَصَرْنَا وَلَا
مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ انعام ۳۴

دگر مرسلین را از این پیشتر	نمودند تکذیب از این بیشتر
علی رغم آزارهای زیاد	صبوری نمودند اندر بلاد
نمودند بس روزگاران شکیب	که شد یاری حق بر آنها نصیب
کسی را نباشد توان و سزا	که آیات حق را کند جابجا
ز دیگر رسولان ازین پیشتر	ترا آمد اکنون پیام و خبر

بنابراین خوانندگان مؤمن قرآن نیز از این قصه ها به آرامش خاطر خاصی می رسند که شباهت خاصی با آرامش حاصل در پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواهد داشت؛ زیرا آگاهی از تاریخ گذشتگان به طور واقعی و مشکلات و موفقیت های آنان، روحیه آدمی را به گونه ای بازسازی می کند که دیگر خوف و حزنی برایش باقی نمی ماند.

۲. دلداری: تسلی بخشیدن خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علت مخالفت مردم با وی با بیان مکرهای برادران یوسف (علیه السلام) که در آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره یوسف آمده و نیز از طریق بیان قصه های نوح (هود ۴۸ و ۴۹) و قصه اصحاب کهف (کهف ۹۶) یکی از اهداف قصه های قرآنی و بیان فلسفه آن است. فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا

چه نزدیک باشد تو را ای رسول که گرامت دین نسازد قبول

خود از شدت حزن و اندوه و غم خودت را فرستی به خاک عدم

۳. اتمام حجت: از دیگر اهداف بیان قصه های قرآنی، از جمله قصه های اصحاب رس و نحوه نابودی شان به سبب مخالفت با آموزه های وحیانی پیامبران، اتمام حجت به مخاطبان مخالف می باشد. خداوند در آیاتی از جمله ۳۷ و ۳۸ سوره فرقان و ۱۲ و ۱۳ سوره ق به این هدف و فلسفه اشاره می کند. كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ. وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ

از این پیشتر نیز تکذیب بود ز اقوام نوح و ز رسّ و ثمود

ز اقوام لوط و ز فرعون و عاد بسی جور بر مرسلین رو نهاد

۴. استقامت: بی گمان توجه به داستان پیامبران و سرنوشت اقوام مؤمن و کافر ایشان، زمینه را برای تغییر روحیه و ایجاد روحیه استقامت و پایداری در مسیر توحید هموار می سازد. از این رو خداوند، قصه های قرآنی را دارای این ویژگی برمی شمارد و هدف از بیان آنها را دستیابی به این هدف در مؤمنان برمی شمارد.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ۱۰۰ (هود ۴۹، ۱۰۰ و ۱۱۲)

بدادیم بر تو خبر ز آن دیار
که بودند اهلش همه نابکار
که هستند آباد برخی هنوز
گروهی خرابند این سال و روز
بگشتند ویرانه و تل خاک
همه مردمانش بگشته هلاک

۵. تذکر و موعظه: نقل سرگذشت پیشینیان، سبب یادآوری و بیداریاش مخاطبان است. بر همین اساس خداوند، قصه ها و سرگذشت راستین پیامبران و مردمانی را مطرح می کند که در گذشته زندگی کرده اند. از آنجایی که تاریخ به گونه ای تکرار می شود و رفتارهای هر شخص و یا امتی، در شرایط هر چند متفاوتی، همان تأثیرات پیشین را به جا می گذارد، خداوند قصه های واقعی پیشینیان را مطرح می کند تا هشدار برای مخاطبان باشد و مسیر حق را شناخته و در آن گام بردارند و حرکت در مسیر باطل که سرنوشت نکبت و ذلت را به همراه دارد خودداری ورزند
كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (هود ۱۳۰ و طه ۹۹)

از اخبار پیشینیان سخن
خبرها بگفتیم بر این سبب
که خود راه حق و ره راستی
بر افراد مؤمن تذکر بود
بگفتیم تا خود شوی مطمئن
که روشن شود بر تو آیین رب
شود بر تو معلوم بی کاستی
که خود مایه پند و عبرت شود

۶. تفکر: پیامبران از جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) موظف به تبیین قصه های افرادی از جمله بلعم باعورا است تا مخاطبان را به تفکر وا دارد؛ زیرا وی از عالمان یهودی بود که با دستیابی به مقدماتی از بصیرت و قرب، به سوءاستفاده از علم و دانش خویش پرداخت و آن را علیه حضرت موسی (علیه السلام) و راه حق به کار گرفت و خداوند وی را مجازات سختی نمود. (اعراف ۱۷۵ و ۱۷۶)

وَ اَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ

بگو ای پیمبر به قوم یهود که فرجام (باعور بلعم) چه بود

که آیات خود را یگانه خدا بر آن شخص اول نمودی عطا

ولی کرد عصیان و زورخ بتافت که شیطان به اغواء او برشتافت

بگردید گمره از آیین راست دریغا که از قربت خویش کاست

وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصِ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

اگر میل می داشت یکتا خدا بر او نعمتی خاص می شد عطا

و لیکن فروماند از این مقام که از نفس خود راه جستی مدام

بود در مثل همچو يك سگ که گر نمائی تو تعقیب او در گذر

و یا واگذاریش بر حال خویش به هر حال عوعو کند و بیش

بلی این مثل حال آن مردم است که بر کذب آیات یازند دست

بر ایشان بخوانید این داستان فزاید مگر عبرتی نو از آن

از آنجایی که داستان بنی اسرائیل با امت اسلام مشابَهت های بسیاری داشته و یا خواهد داشت و به فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) **طابق النعل بالنعل**، هرآنچه برایشان رفته بر سر امت محمد (صلی الله علیه و آله) خواهد رفت، خداوند قصه آنان را در بخش عمده ای از قرآن نقل می کند تا زمینه تفکر درباره ایشان برای امت محمدی (صلی الله علیه و آله) فراهم آید.

در همین زمینه داستان حضرت ایوب (علیه السلام) زمینه تعقل و اندیشه امت است (ص ۱۴۱ و ۱۴۳) چنان که داستان بقره و کشته شدن و احیای وی به مالیدن بخشی از بدن

گاو ذبح شده، نیز از عوامل تفکری بشر است که در آیات ۶۷ و ۷۳ بیان شده است. به هرحال، هدف از قصه های قرآن برانگیختن تفکر و اندیشه مخاطبان است که در این آیات و آیاتی دیگر بیان شده است.

۷. حکمت: بیان داستان موسی (علیه السلام) و خانواده اش در کوه طور بر اساس هدف و مصلحتی حکیمانه و سازنده است که در آیات ۶ و ۷ سوره نمل بدان توجه داده شده است بنابراین تبیین حکمت از اهداف و فلسفه های قصه های قرآنی است.

وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ

هم آیات قرآن کتاب عظیم ترا آمد از آن حکیم علیم

۸- حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله): بیان داستان طالوت و هلاکت جالوت از طرف خداوند، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشانه ای از حقانیت رسالت آن حضرت (صلی الله علیه و آله) است که در آیات ۲۴۹ و ۲۵۱ و ۲۵۲ سوره بقره به آن اشاره شده. فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ

به یاری حق قوم یزدان پرست بداند کفار را هم شکست
بلی گشت داود جالوت را خدا ملک و حکمت نمودش عطا
هرآنچه که می خواست یادش بداد ز دانش دری را به رویش گشاد

۹- حقانیت معاد: بیان قصه ها و سرگذشت های اصحاب کهف به هدف تبیین حقانیت معاد و از میان بردن تردیدها و زمینه های ایجادی آن، از جمله فلسفه های قصه های قرآنی است که در آیه ۲۱ سوره کهف به آن توجه داده شده است.

وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا

ز احوال اصحاب کهف این زمان نمودیم آگاه خلق جهان
بداند تا وعده کردگار بحق است و آید زمان شمار
ز ره می رسد سخت روز جزا شود محشر ترس بی شک به پا

۱۰- خدانشناسی: در قصه های قرآنی، امور بسیاری از جمله خدانشناسی مورد توجه است. به این معنا که در قصه های یوسف (علیه السلام) و برادرانش، می توان نشانه های روشنی برای خدانشناسی یافت (یوسف ۷) چنان که در قصه سرگذشت ابراهیم (علیه السلام) و لوط (علیه السلام) و اقوام ایشان، این نشانه ها را می توان یافت. (حجر ۵۱ و ۷۵ و ۷۷) همچنین می توان نشانه های روشنی از خدانشناسی را در داستان مردم سبا و علل فروپاشی و انهدام آن دولت و تمدن یافت که خداوند به صراحت این مطلب را در آیاتی از جمله ۱۵ تا ۱۹ سوره سبا بیان کرده است. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ** همانا در این عقوبت بدکاران عالم، اهل ایمان را آیت و عبرتی است. (حجر ۷۷)

۱۱- فهم: از جمله فلسفه قصه های قرآنی می توان به نقش داستان و تمثیل های واقعی و حقیقی در تفهیم حقایق اشاره کرد. از این رو بسیاری از مردم برای تفهیم حقایق و مطالب علمی از داستان و تمثیل بهره می گیرند. (ذاریات ۲۳) **فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ**

که او آفرید آسمان و زمین

قسم باد بر کردگار مهین

که هر لحظه رانید روی زبان

که این وعده حقست چون آن بیان

۱۲- عبرت گیری و پندآموزی: شاید هنگامی که از فلسفه قصه سخن به میان می آید نخستین چیزی که به اذهان آدمی تبادر می کند، تاثیر قصه در حوزه عبرت و پندآموزی است. خداوند نیز در آیاتی از جمله ۵۱ و ۵۷ و ۷۷ سوره حجر و ۱۵ تا ۱۷ سوره سبا و ۳۷ تا ۴۰ سوره ذاریات به این کارکرد قصه توجه داشته و براساس آن، قصه های قرآنی را بیان می کند. بر این اساس در آیات ۱۱۰ و ۱۱۱ سوره یوسف، بیان داستان پیامبران و امت های ایشان را مایه عبرت خردمندان برمی شمارد

و در آیات ۱۷۶ تا ۱۹۰ سوره شعراء بیان سرگذشت شعیب و مردم **ایکه** را در بردارنده درسی بزرگ و عبرت آموز برای دیگران می داند .

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ . إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

دروغین بخواندند قوم شعیب
در این سرنوشت است خود آیتی
ولی اکثر خلق ناآگهند

همه مرسلین را گرفتند عیب
که مردم بگیرند از آن عبرتی
به درگاه یزدان کجا سر نهند

۱۳- عبودیت: بی گمان بیان قصه هایی خاص از جمله قصه حضرت عیسی (علیه السلام) موجب می شود تا عبودیت و بندگی خداوند در آدمی تقویت شود. از این رو فلسفه برخی از قصه های قرآنی را ایجاد عبودیت و بندگی خدا در مخاطبان خود معرفی می کند. **إِنَّهُ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (زخرف ۵۹، ۶۳ و ۶۴)**

نبودست عیسی بجز یک عبید
که از بهر قوم بنی اسریل

که یزدان برای رسالت گزید
ورا رهنما کرد رب جلیل

۱۴- علم: پیدایش آگاهی و زدودن هرگونه ابهام از مقاطع پنهان تاریخ از دیگر فلسفه هایی است که برای قصه های قرآنی برمی شمارد. **آیات ۲۵ و ۴۹ سوره هود و نیز ۳ و ۴ سوره یوسف** به آن اشاره شده است. **تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ**

آنچه بیان شد، دیدگاه قرآن از علت و فلسفه بیان قصه های قرآنی است.

با نگاهی به این مجموعه می توان دریافت که قصه های خوب، قصه هایی هستند که این گونه اهداف را مدنظر قرار داده و تعقیب می کنند و هر قصه دیگری که بیرون از دایره فلسفه های بیان شده باشد، قصه های باطلی است که موجب تباهی خلق و خالق قصه خواهد شد.

بنابراین کسانی که داستان ها و رمان هایی را مطالعه می کنند که بیرون از این چارچوب نگاشته شده، می باید خود را به عنوان مبطل قلمداد کرده و از عمل خویش توبه کرده و به سوی قصه ها و رمان هایی در چارچوب یادشده گرایش یابند.

بخش چهارم : آثار و مفاهیم قصه قرآنی

قصه های قرآن، گذشته از پیامها و عبرتها، آثار و نتایجی نیز دارند، گذشته از پیامهای محتوایی شان، انگیزش عاطفی و القای نفسانی است. اصولاً چرا بخشی از قرآن به زبان قصه فرود آمده است. این وجوه عبارتند از:

کاستن از فشار عاطفی شدید بر پیامبر و مؤمنان کرده ها و گفته های مشرکان، روح و جان پیامبر و مؤمنان را سخت آزار می داد. در برابر مکر و خیانت و خباثت مشرکان، به راستی سینه پیامبر احساس تنگنا می کرد: **وَ لَقَدْ نَعَلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ. (حجر ۹۷)** و می دانیم که تو از گفتارشان دلتنگ می شوی.

بدانیم چون امت بر خطا **نمایند تکذیب ای مصطفی**

بگردی تو دلتنگ و آنده خوری **بر انکار آنان تأسف بری**

این فشار روانی آنقدر شدید بود که حتماً باید مهار می شد و در پرتو لطف خاصّ خداوند به آرامش می گرایید. قرآن بارها برای تلقین آرامش روحی به جان و دل پیامبر، او را مخاطب ساخته است: **فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكِنُّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ . لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ. (قلم ۴۸ و ۴۹)**

تو راه صبوری کنون گیر پیش **بکن صبر بهر خداوند خویش**

نباشی چو یونس که کردی طلب **که بر خلقش آید عذابی ز رب**

در آن حال خواندی یگانه اله **که پر بود قلبش ز اندوه و آه**

نبودی اگر لطف پروردگار **نشد شاملش رحمت کردگار**

فتادی به صحرای خشک از گیاه **ملامت شنیده ز یکتا اله**

فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ
أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ. (هود ۱۱۷)

مبادا خود از وحی یکتا خدا	که بر تو فرود آمد ای مصطفی
نسازی تو تبلیغ برخی از آن	بداری خود از خلق آن را نهان
نگردی تو دلتنگ و خاطر نزنند	ز لغوی که خصمان تو گفته اند
بگویند احمد چو پیغمبرست	چرا هیچ گنجی ندارد بدست
ندارد چرا هیچ مال و گهر	فرشته نباشد ورا دور و بر
ترا هست دستور اندرز و بس	بود رب نگهبان هر چیز و کس

قصه های قرآن در ایجاد این آرامش روحی نقش و وظیفه ای خطیر دارند. از رهگذر همین قصه ها، تصویری بدیع از صبر و ثبات در راه ابلاغ حق، پیش روی پیامبر و مؤمنان پدید می آمد و آنان را به ادامه راه امیدوار می ساخت.

قرآن، خود، به این اثر تصریح کرده: این که در قصه موسی علیه السلام از وراثت زمین برای مؤمنان سخن می رود، تصادفی نیست. این، تأکیدی است بر آن وحی عاطفی که جان پیامبر صلی الله علیه و آله را از فشار روحی رهایی می دهد و نهال امید را در دلش بالنده تر می سازد. قصص ۵، ۶

و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.
وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيهِمْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ.

اراده نمودیم، منت نهیم	به مستضعفین پیشوائی دهیم
بگردند روی زمین جانشین	بگردند خود وارث آن زمین
به آنان تمکن بدادیم باز	بگشتند روی زمین سرفراز

که بودند غرق غرور و گناه

به فرعون و هامان و کل سپاه

بترسیده بودند در دل تمام

نماییم چیزی که از آن مدام

به همین دلیل است که در آغاز سوره طه، که قصه موسی علیه السلام را در خود دارد، به پیامبر نوید می دهد که قرآن کتاب مشقت نیست: مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى .
إِلَّا تَذَكَّرَةً لِمَنْ يَخْشَى . (طه ۱ تا ۳)

که در رنج افقی تو ای مصطفی

نه قرآن بیامد ز یکتا خدا

که ترسانی افراد پرهیزکار

فقط هست منظور پروردگار

در همین سوره و در خلال قصه موسی علیه السلام، ناگواری هایی را که گریبانگیرش بود شرح می دهد و در پایان، از این نکته یاد می آورد که حال پیامبران پیشین به همین گونه بوده گزین پیش بودند از خاکیان

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا . (طه ۹۹)

کزین پیش بودند از خاکیان

بگوییم اخبار پیشینیان

به تو کرد قرآن خود را عطا

که بهر تذکر یگانه خدا

قصه موسی علیه السلام در سوره قصص، مجموعه قصه های سوره انبیا، و قصه هایی از سوره صافات دقیقاً همین وظیفه را ایفا می کنند.

اما شاید نیکوترین نمونه همان قصه نوح باشد با عناصر مشترک فراوان و شیوه های یکسان برخورد مشرکان و رنجهای مشابهی که نوح و محمد می بردند و حتی بُتهای همانام : ود، سواع، یغوث، یعوق، و نسر. بی شک در آینه این قصه، محمد صلی الله علیه و آله حال خویشتن و امتش را می دید و به آینده فرخنده دعوت خویش، یعنی نجات مردان خدا، امیدوار می شد.

هدایت عواطف به سمت بیزاری از جلوه های زشت

قصه های قرآن، همپای امید بخشی و آرامسازی، به مؤمنان می فهمانند که صرفاً دوست داشتن و عاطفه ورزیدن کافی نیست. مؤمنان باید همان قدر که پاکی ها را می ستایند، از لحاظ عاطفی به جنگ ناپاکی ها روند.

بدین سان، بیزاری از جلوه های زشتی و فساد و گمراهی در قلب ایشان پرورش می یابد، جلوه هایی مانند اعمال ناشایست چون لواط و تنگ نظری اقتصادی، و ابلیس و شیطان. در قصه آدم **علیه السلام**، مخاطب به راستی در فضایی قرار می گیرد که لبریز از نفرت و بیزاری از ابلیس و نیروهای شیطانی است. در این قصه، دشمنی میان آدم و شیطان بسیار هنرمندانه ترسیم و امتداد این دشمنی به مؤمنان تلقین می گردد.

در قصه موسی **علیه السلام** و هود و صالح، نحوه برخورد مستکبران و معاندان بسی ظریف و چشمگیر پرورانده می شود و همان احساس کینه و نفرت نسبت به ابلیس را در مورد این مستکبران تداعی می کند.

حتی کیفرها و عقابهایی که در این قصه ها برای فرعون و قوم عاد و ثمود برشمرده شده است، با عنایت به شدت و هراس انگیزی آنها، ظاهراً از این روست که بر این نفرت و بیزاری مؤمنان از جبهه باطل بیفزاید.

در این حالت است که مؤمنان هرگز نسبت به مهاجمان و معاندان، احساس شفقت و حتی یکسان نگری نمی کنند و همواره آنها را به چشم دشمنی و عداوت می بینند. و این، خود، از پایه های حفظ کیان یک دعوت است. همین حسّ بیزاری جویی در برخی دیگر از قصه های قرآن، نسبت به عبادت بُتان و خدا نمایان اوج می گیرد.

در این قصه ها، با صحنه سازی های عاطفی و هیجان انگیز، کینه مؤمنان به هر چیز و هرکس که جز خدا به پرستش گرفته شود برانگیخته می گردد.

در قصه ابراهیم، این حس بسیار عمیق و متعالی می شود و از همه ابزارها و عناصر هنری برای تحقیر بتان بهره وری می گردد، به ویژه آنجا که ابراهیم قهرمان واربتها را در هم می شکند و آنگاه بت بزرگ را متهم می کند تا مردم همه روزگاران پوشالی بودن نیروهای غیرتوحیدی را لمس کنند.

تبشیر و انذار

در قصه های قرآن، به شیوه ای کاملا تجسمی و عینی، مؤمنان و کافران جلوه های رحمت و انتقام پرودگار را لمس می کنند. **صحنه های امید بخش زندگی و پیروزی مؤمنان، در کنار مناظر هلاک و آوارگی و زبونی کافران، همچون سمفونی باشکوهی جلوه می کند که ساعتی مخاطب را در خویش فرو می برد و گوشه گوشه جانش را گاه از امید و گاه از بیم لبریز می سازد.** در رهگذر همین تبشیر و انذار است که هم مؤمنان نسبت به راهی که می روند اطمینان و یقین می یابند و هم کافران در عقیده خویش تزلزل و پریشانی پیدا می کنند. شاید بتوان گفت که نقش همین تبشیرها و اندازها، مؤثرتر از برهان و استدلال و بگو مگوی علمی است. **جلوه هایی ناب از این نقش عظیم در قصه های سوره های اعراف و شعرا و قمر دیده می شوند. ضرب آهنگ واژه ها، طنین مرگبار انذار، تکرار کوبنده، و موسیقی خیره کننده این آیات را بنگرید که چه تصویر دهشت انگیزی پدیدآورده اند: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ اَزْدُجِرَ وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ . فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي . وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ . كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَّاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ . وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ . (قمر ۹ - ۳۲)**

نکردند اندرز او را قبول	کزین پیش هم قوم نوح رسول
ستمها کشیدی ز قوم زیون	بگفتند باشد دچار جنون
که حفظش بفرمود یکتا خدا	فقط کشتی نوح ماندی به جا
شود مایه پندی و عبرتی	که بر هر گروهی و هر ملتی
چه کس را فتاد این سخن سودمند	کنون کیست آیا که بگرفته پند
چسان می نمایم آری عقاب	چه سخت است بنگر ز یزدان عذاب

پیام های فکری: قصه های قرآن که بیشتر مکی اند. شاید دلیل این باشد که حتی پس از استقرار و استواری ایمان به مسایل اخلاقی و ... نیز سود جویی های اقتصادی، جامعه مؤمنان را آزار می دهد و از این رو قرآن آن را در شمار مسائل زیربنایی مورد عنایت قرار داده است.

دینداری: حسّ دینداری در انسان ریشه ای فطری دارد، پس فراگستر و جاودانه است و همه از آن یکسان سهم دارند: **فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ.** (روم ۳۰)

به اسلام رو آور ای مصطفی	تو با هرکه مؤمن بود بر خدا
ز دین خداوند کن رهروی	ز آیین یزدان بکن پیروی
که فطریست در او، نیاز به دین	خدا آفریده بشر را چنین

همین حس در گونه های تحریف شده، ولی برخاسته از ریشه فطری دینداری، به جنگ با حسّ ناب و سلیم می پرداخته است. قوم عاد خدایان خودساخته را می پرستیدند و با همان پرستش، به احتجاج با پیامبر خدا بر می خاستند: **قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَ مَا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتِنَا مَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ . قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ**

ما نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ. (اعراف ۷۰ و ۷۱)

بگفتند آیا تو بر این سبب فرستاده گشتی خود از سوی رب

که تنها پرستیم یکتا خدا فقط بر وی آریم دست دعا؟

از آنچه پدرهایمان پیش از این پرستش نمودند در سرزمین

نماییم اعراض و تابیم روی نیوئیم دیگر بر آن سمت و سوی

نخواهیم هرگز چنین کار کرد نسازیم بتهای خود نیز طرد ۷۰

چنین داد پاسخ که خشم خدا کنون گشته قطعی برای شما

چرا می نمایید بحث و جدال چو خوانم شما را به سوی کمال

به اسماء بی معنی آن بتان که خواندید خود یا پدرهایتان

نمایید با حق خصومت تمام جدلها بورزید با حق مدام

بدانید در آن بتان پلید نه حق و نه حجت نباشد پدید

بمانید خود منتظر این زمان که آید عذابی فرو، ز آسمان

که من نیز هستم در آن انتظار بیاید عذابی ز پروردگار

قالوا يا هودُ ما جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ.

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرْنَاكَ بِبَعْضِ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ. (هود ۵۳ و ۵۴)

بگفتند ای هود حجت بیار اگر خود رسولی ز پروردگار

نگوییم ترك خدایان خویش به صرف کلامی که آری تو پیش

نه مؤمن بگردیم اله تو را نه درمی نوردیم راه ترا

نگوییم در باب تو حرف خام بگوییم تنها تو را این کلام

که برخی خدایان ما خود دگر رساندند بر تو زیان و ضرر

این حسّ دینداری آنقدر قدرتمند بود که میان مردم و خدایانشان «محبت» و «مودت» برقرار می کرد، البته محبت و مودتی این جهانی: **وَ قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. (عنکبوت ۲۵)**

دگرباره گفتا به خلق این سخن
که خود گوش دارید بر پند من
هرآنچه بخوانید جز کردگار
بتانند عاجز ز هرگونه کار
که از بهر دنیاپرستی خویش
ره آن بتان را گرفتید پیش

از همین رو، قرآن اندیشه این مردم را به نحوی ملموس و محسوس بر می انگیزد تا بیندیشند که آیا این خدایان همان ویژگی هایی را دارند که به خاطرشان پرستش می شوند. روشنترین نمونه این انگیزش فطری در داستان ابراهیم دیده می شود: **وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ . إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ . قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَاقِبِينَ (شعرا ۶۹ تا ۸۲)**

تو ای مصطفی ای رسول جلیل
به مردم بخوان داستان خلیل
زمانی که گفتا به قوم و پدر
شما را که معبود باشد مگر؟
بگفتند هستیم ما بت پرست
که هرگز از آنها نشوئیم دست
إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (اعراف ۱۹۴ تا ۱۹۸)

همانا که غیر از یگانه اله
همه بندگانند همچون شما
هرآنچه پرستید در طی راه
همه خلق گشته ز یکتا خدا
اگر راستگویید در قول خویش
از آنها بجوئید بهبود ریش
(ببینید خود تا چه حد عاجزند
کجا می توانند دفع گزند؟)

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى
تَكْلِيمًا. (نساء ۱۶۴)

تمام رسولان که خود شرح حال
از آنها ترا گفت رب جلال
دگر مرسلینی کز آنها خبر
ندادست بر تو خدای بشر
به آنها همه وحی بنموده است
سخنها بر ایشان بفرموده است
خداوند با موسی خویشان
بسی آشکارا بگفته سخن
هَلْ أَنْتَكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ . إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ
قَوْمٌ مُنْكَرُونَ . فَرَأَى إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ . فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ .
فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ. (ذاریات ۲۴ تا ۲۸) حجر ۵۱)

ترا قصه میهمان خلیل
رسیدست آیا بگوش ای جلیل
چو داخل بگشتند در بیت او
سلامش بگفتند آنان نکو
بداد او جواب سلام از سپاس
سپس گفت هستید خود ناشناس
پس آنگاه رفت او سوی اهل خویش
کبابی ز گوساله آورد پیش
غذا را فراروی آنها گذاشت
بگفتا خلیل اینکه آیا شما
ولی کس توجه به خوردن نداشت
پس آنگاه آن مؤمن نیکبخت
نخواهید خوردن مگر زین غذا
چو دیدند ترسیده آن مرد راد
از آنان بترسید بسیار سخت
ترا باد مزده ز رب بشر
بگفتند بر او که ترست مباد
به یک نیک فرزند دانا پسر

و البته روش عمومی ارتباط با پیامبران، که بیش از شیوه های دیگر جریان داشته
است، گفتار الهی با واسطه فرشته وحی بوده است.

معجزه: قرآن در زمانه ای فرود آمد که دو عقیده رایج در باب پیامبران بر ذهن مردم حاکم بود: یکی آن که پیامبر باید از فرشتگان خدا باشد؛ و دیگر این که اگر هم پیامبر از میان آدمیان برگزیده شود، باید همواره با معجزات الهی مدد یابد و برای آنان آیه و بینهای معجزه گون بیاورد. قرآن اقرار می کند که معجزه آوری از ویژگی های پیامبران است، اما به این مطلب تن نمی دهد که ایمان آوردن متوقف بر معجزه باشد. این حقیقت را که معجزات با پیامبران پیشین همراه بوده اند ولی کمتر سود بخشیده اند، بارها در قصه های قرآن می نگریم **وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ وَ أَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَ مَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخَوِيفًا (اسراء ۵۹)**

برای فرستادن معجزات	در ایام پیشین به دور حیات
جز انکار و تکذیب پیشینیان	نبودی دگر مانعی در میان
بدادیم ناقه به قوم ثمود	که روشنگر ظلمت و نور بود
نمودند در حق حیوان ستم	نمودند پی ناقه را نیز هم
گر آیاتمان را فرستاده ایم	فقط بر چنین علتی داده ایم
که مردم بترسند از رب خویش	ره رستگاری بگیرند پیش

وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلِئِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ. (انعام ۱۱۱)

چنانند کافر، به یزدان جود	که گریک ملک هم بیاید فرود
اگر مردگان از درون کفن	بیایند با کافران در سخن
دو صد گونه اعجاز و صدق و گواه	بیاید ز سوی یگانه اله
نگردند مؤمن در آن حال نیز	نمایند در آن زمان هم ستیز
مگر آنکه خواهد یگانه خدا	که آرند ایمان به دور قضا
ولی اکثر خلق از این سخن	بگشتند غافل چه مرد و چه زن

بخش پنجم : هنری بودن قصه های قرآن

هنر مقوله ای است که از آغاز آفرینش انسان تاکنون پا به پای آدمی پیش رفته و پیشرفت کرده است. در میان کتب آسمانی، قرآن بی شک از این جهت رهاوردی بزرگ و بی مثال دارد. پیامبر سوره فصّلت را برای یکی از سرکردگان فساد تلاوت می کرد تا به این آیات رسید **فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادَ وَ ثَمُودَ . إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْهَدُونَ . فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنصَرُونَ .** (فصّلت ۱۳ تا ۱۶)

تو ای مصطفی خود بر آنان بگو
بر اصحاب عاد و به قوم ثمود
رسد بر شما آتشی خانه سوز
بر آنها سخنهاى برحق زدند
مخوانید کس را دگر کردگار
رسولی همی خواست از بهر ما
که آیاتی آرند از بهرمان
که گوئید ای مرسلین بشر
که برتر ز ما کس ندارد به یاد
که داده بر آنها حیات و وجود
که بر قدرت رب نبوده کسی
بکردند انکار پروردگار
فرستاد ایزد یکی تندباد
چشانیم ذل عذاب خدا

چو کفار از ایزد بتابند رو
از آن آذرخشی که آمد فرود
بترسانم و بیم دارم هنوز
ز هر سو رسولان حق آمدند
بگفتند تا غیر پروردگار
بگفتند کفار گر آن خدا
ملك می فرستاد از آسمان
نداریم باور کلام و خبر
بگفتند با سرکشی قوم عاد
ندانند آیا خداوند جود
تواناترستی از آنان بسی
علی رغم آیات بس آشکار
در ایام منحوس بر قوم عاد
که تا خود بر آنان به دار الفنا

عذابی که باشد به دار القرار

فزون تر از اینست و بسیار خوار

در آنجا نیابند یار و نصیر

ندارند راه گریز و گزیر

آن گاه که این بخش بر آن مفسد تلاوت شد، لرزشی شدید سراپایش را فراگرفت و با پریشانی و خود باختگی پیامبر را سوگند داد که از تلاوت آیات باز ایستد. سپس با حالی دگرگون نزد قوم خود بازگشت، چنان که دیگر آثار عناد و استکبار در چهره اش پیدا نبود.

اثر **هنری** اثری است که دارای این سه ویژگی باشد: نوآوری در عرضه، زیبایی ساختاری، و قدرت تعبیر. و بدیهی است که از این سه، هیچ یک، منحصر به قصه های خیال پردازانه و ساختگی نیست. (**سید قطب**)

قصه قرآنی نیز که اثری هنری است، در بردارنده خصلت هایی که این هر سه ویژگی را تأمین می کنند. به دیگر سخن، قصه قرآنی از یک حکایت صرف کاملاً متفاوت است، سراسر تصویرسازی هنری از شخصیت ها، رویدادها، و گفت و گوهاست؛ تصویرهایی از نبرد همیشگی خیر و شر در جان انسان و میان او با نیروهای شیطانی.

برخی از جلوه های هنری قصه در قرآن :

تنوع اسلوبی : عرضه قصه در قرآن با اسلوبی واحد صورت نمی گیرد. از لحاظ نقطه آغاز، تصاویر عرضه شده از یک رویداد، نقطه فرجام، و زمینه سازی برای روایت قصه، قصص قرآن از یکدیگر ممتازند. همین تنوع و رنگارنگی اسلوبی نشان می دهد که عرضه هنری قصه، به خودی خود، مورد عنایت قرآن بوده است. (**سید قطب**)

تقسیم به نماهای مختلف : قصه قرآنی به نماها و پلان های مختلف تقسیم می شود و میان آن ها شکاف های خالی و ناگفته باقی می ماند تا فرصت تصویرگری و قرینه سازی را به خواننده بدهد و او بتواند سیاق رویدادها را در پلان های بعدی در ذهن ترسیم کند. این، خود، از برترین ویژگی های یک اثر هنری است که خواننده را همواره در تکاپو با صحنه ها نگاه دارد. (**سید قطب**)

گزینش صحنه های مؤثر: انتخاب قطعه های خاصّ زمانی و مکانی در قصّه قرآنی با دقت کافی صورت پذیرفته است. ایجاز اعجازین قصّه های قرآن، گذشته از جنبه بلاغی و واژگانی، بیش تر مربوط به دقت در گزینش صحنه های مؤثر در روال قصّه و کنار نهادن بخش های زاید است. و این، کاری است که در تدوین نهایی یک اثر هنری بسی کارساز است. برترین نمونه های این تدوین در قصّه های یوسف و مریم و سلیمان علیهم السلام و ملکه سبأ و اصحاب کهف به چشم می خورند.

از میان این نمونه ها، به اعتقاد برخی، کامل ترین تصویر هنری در قصّه یوسف علیه السلام به نمایش نهاده شده است، به ویژه که این قصّه در قدرت تعبیر روحی، عقیدتی، تربیتی، و حرکتی بسیار شاخص و بی نظیر است. (سید قطب)

نوع روایت قصّه، در قصّه های تاریخی

در روایت قصّه های تاریخی، دو اسلوب عمده یافت می شوند:

۱. روایت غیابی. ۲. روایت حضوری

در اسلوب غیابی، گوینده قصّه روایت کننده حوادث است و با نحوه بیان خود نشان می دهد که فقط گزارشگر اخبار و اقوال است. از این رو، در اسلوب غیابی، معمولاً کلمه «گفت» تکرار می شود. در اسلوب حضوری، قصّه سرا شخصاً حضور دارد و اشخاص قصّه را در محضر مخاطب خلق می کند تا خود به روایت قصّه پردازند.

قصّه قرآنی به گونه غیابی روایت می شود

قرآن در قصّه گویی اسلوب غیابی را برگزیده است. در این اسلوب، مخاطب همواره توجّه می یابد که با رویدادهایی رو به روست که شخصیت هایشان نقش تاریخی خود را طی کرده اند و اکنون دارای حضور عینی نیستند. البته در همین حال که نسبت به ما غایبند، دارای نوعی حضور پنهان و جاری در قصّه اند. سبب گزینش این اسلوب

آن است که قرآن می خواهد صادقانه ترین و امانت دارانه ترین شیوه را در بیان قصه هایش به کار گیرد و راه را بر هر گونه خیال و وهم و نماد غیر حقیقی بر بندد.

شأن قرآن اقتضا می کند که در هیچ پاره ای از آن، عنصر خیال و افسانه، حتی سر سوزنی، راه نیابد. در قصه های قرآن، قصه سرا فقط روایت کننده حقایق است، در اسلوب غیابی، تنها تردیدی که ممکن است به ذهن مخاطب راه یابد، صادق نبودن قصه سراسر است، و این در مورد خداوند بزرگ منتفی است. **وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (اسراء ۱۰۵)** به حق نازل کرده ایم، به حق نازل شده

کجا شك در آیات یزدان رواست

چو آیات از سوی یکتا خداست

وظیفه نداری جز این، ای سفیر

تو هستی فقط یک بشیر و نذیر

شیوه «واقعگرایی پویا» در قصه های قرآن

قرآن در نقل واقعیات، شیوه بازتابش واقعیات ها را در پیش گرفته است، اما نه به گونه ای سُرپی و جامد و بی روح، بلکه بازتابشی که در عین صفا و نابی، ساکت را گویا، جامد را پویا، و عمق حقایق را روشن سازد. کسی که خوب در قرآن نظر کند می بیند که کلام آن دو گونه دلالت دارد: یکی دلالت آشکار که تصویر ساکت واقعیات است، و دیگری دلالتی فراتر از ظاهر که خود مراتبی دارد و افق در افق از حقایق پنهان پرده برمی دارد.

نمونه این بازتابش در قصه داوود

وَ هَلْ آتَيْكَ نَبُؤًا الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ. إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تَشْطِطْ وَ اِهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ. إِنَّ هَذَا آخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ. قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ

وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ . فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ لَهُ
عِنْدَنَا لَ لُزْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ . يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ
بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ
عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (سوره صاد ۲۱ تا ۲۶)

از آن دو فرشته حکایت ز ما؟	رسیدست آیا ترا مصطفی ؟
بگشتند وارد به درگاه او	که از روی محراب چون دو عدو
چو وارد بگشتند آن دو به تخت	هراسان بگردید داود سخت
که ما دو نفر دشمنان همیم	بگفتند بر او نورزی تو بیم
تو بر ما بحق حکم می ساز هم	براندیم بر یکدگر بس ستم
ره راست بر ما تو بنما و بس	نباشی طرفدار هرگز ز کس
بسی میش دارد، یکی کم ز صد	مرا این برادر که نزدت رسد
و لیکن مرا میش یک رأس هست	نَوَدُّنْهُ، عدد میش دارد بدست
که آن میش را هم به من ده کنون	بگفتست بر من به قهری فزون
بدین گونه بگشاد لب بر جواب	چو بشنید داود زیشان خطاب
که آن میش را از تو بستانده است	که این مرد بر تو ستم رانده است
تعدی نمایند بر یکدگر	شریکان چه بسیار از مکر و شر
که صالح مرامند و پرهیزکار	مگر مؤمنان به پروردگار
که هرگز نیفتند اندر کمند	که این گونه اشخاص خیلی کمند
نمودست ایزد ورا امتحان	بفهمید داود از این بیان
طلب کرد آمرزش از کردگار	در آن حال از آن سخنها و کار
خدا نیز از کار او درگذشت	تواضع کنان سوی رب بازگشت
زیادست و هم هست خوش عاقبت	که داود را عزت و منزلت
خلیفه نمودست اینک تو را	تو داود این را بدان که خدا
چو در بین مردم نزاعی فتاد	که روی زمین حکم رانی به داد

نیوی بدنبال نفس و هوی
 کسانی که از راه رب غفور
 که دورت نماید ز راه خدا
 بگشتند گمراه و ماندند دور
 چو از یاد بردند روز حساب
 ببینند روز جزا بس عذاب

در این آیات، نخست، اشاره ای است پنهان به این که داوود کاری کرده بوده که بر پیامبران روا نیست، اما در این آیات، به آن کار پرداخته نمی شود، زیرا در این قصه از نقل آن غرضی حاصل نمی گردد.

آن گاه، به نقل یک واقعه، همان گونه که هر چشمی آن را می بیند، می پردازد: دو طرف دعوا از دیوار، و نه از در، بر داوود وارد می شوند. و او از این ورود غیر معمول و ناگهانی بیم زده می شود. آن دو بیم داوود را می زدایند و قصه خود را باز می گویند. این، ظاهر کلمات است که واقعیت خالص را باز می تاباند. اما در ورای این واژه ها، حقایق دیگر نهفته اند که با تأمل و تدبیر، کشف می شوند. **تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ** اشاره به ناآرامی مملکت در آن برهه دارد و **فَفَزِعَ مِنْهُمْ** از اختلال نظام پرده برمی دارد، به گونه ای که یک قاضی از ورود دو طرف دعوا بیم زده می شود، در حالی که اگر وضع طبیعی باشد معمولاً اطراف دعوا از رفتن نزد قاضی دراندیشه اند.

نیز اطراف دعوا به داوود می گویند: **فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ**، و این نشانگر آن است که پیش تر در جایی میزان حق خلل دیده است به گونه ای که مردم نیز فهمیده اند.

نظم قصه های قرآن ، نظم آسمانی

نظم قرآن، خود، یک معجزه الهی و دارای نیروی اعجازین است. درست است که حوادث و اشخاص و اشیا در قصه های قرآن، همه، واقعی اند؛ اما کنار هم چیدن آن ها با روشی بشری صورت نپذیرفته است. نظم حاکم بر این قصه ها رنگ آسمانی دارد و از توان بشر بیرون است. به همین دلیل، صاحبان افکار و آرای گوناگون، اگر

هنر شناس و گوهر سنج باشند، نزد شکوه و جلال قصه های قرآن سر خم می کنند. به این ترتیب، دو گونه معجزه در قصه های قرآن راه دارد: یکی حوادث و صحنه های اعجازین، و دیگری نظم و اسلوب اعجاز آسای قرآنی.

توازن میان نظم و واقعگرایی

اسلوب اعجازین قرآن در عرضه حوادث به گونه ای نیست که در آن حوادث تصرف و تغییری پدید آورد و نقص آن را کمال بخشد یا ناراستی آن را راست سازد.

اسلوب اعجازین قرآن، پیراسته از هرگونه فراواقع نمایی، از خلال نقل حقیقت ناب نمودار می گردد. همین نقل امین مآبانه و دقت ورزانه حقایق است که اعجاز قصه های قرآن را رقم می زند.

همین که زندگی با همه جوشش و پویایی و همان گونه که واقعاً هست در حوادث و رویدادها جریان دارد، به آن اعجاز می بخشد.

همین که مخاطب واقعیت ناب را با همه صفا و درخشندگی اش در قصه های قرآن باز می بیند، سبب می شود که نزد اعجاز قرآن سرخم کند.

پس اعجاز قصه های قرآن، در بطن حقیقت است و از متن واقعیت.

پی نوشت در قصه های قرآن

از دیگر ویژگی مهم قصه های قرآن این است که معمولاً پس از هر رویداد پی نوشتی مستقل می آورد و با آن، سه نقش اصلی را ایفا می کند:

هم فاصله ای میان رویدادهای پیاپی می آفریند؛ هم پیامی از آن قصه به مخاطب ارائه می کند؛ وهم خطوط اصلی آن را باز می گوید .

مثلاً در قصه داوود، دو پی نوشت چهره می نمایند: **وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ .**

و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند (و اینان نیز اندک هستند) بر یکدیگر ستم می کنند.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ. أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ. كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَبْصَارِ

هرآن چیز پیداست ما بین آن

که اندر زمین نیز هفت آسمان

نه بیهوده بنمود آن را پدید

به بازیچه چیزی خدا نآفرید

که بی پایه است این بنای سخن

ولی کافران راست این گونه ظن

که در آتش افتند روز شمار

پس ای وای بادا بر ایشان، زنار

چو مؤمن کسانند شایسته کار؟

مگر فاسدان نزد پروردگار

بگردند با فاسقان هم نشست

و یا متقیان یزدان پرست

که بر تو بدادیم ای مرد راد

کتابیست قرآن مبارک نهاد

به هوش و به دانش تأمل کنند

که در آیه هایش تعقل کنند

بسی پند و اندرز از آن برد

هرآن کس که او هست صاحب خرد



بخش ششم: شبهه زدایی در قصه های قرآن

قصه های قرآن جزئی از مجموعه گسترده رسالت اسلامی اند که عمدتاً بُعد عبرت آموزانه و اندرز دهانه آن را تأمین می کنند.

از این رو، قصه های قرآن در چهار چوب کلی دعوت اسلامی جای می گیرند و به همان اصول پایبندند.

طبیعی است که قرآن در قصه های خویش، ادعاهای و شبهه ها و گفته های حق ستیزان و باطل گرایان را نقل کند.

اما به دلیل پایبندی به همان اصول دعوت اسلامی، هرگز از این شبهه ها بی پاسخ نمی گذرد و اجازه نمی دهد که مخاطب دچار اشتباه و سوء برداشت گردد.

برای نمونه، وقتی قرآن ادعای کفران قریش در مورد خود را باز می گوید، نادرستی و ظالمانه بودنش را به صراحت اعلان می دارد: **وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا إِفْكُنِ افْتَرِيهِ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا (فرقان ۴)**

بگویند کفار، این مصطفی که گوید که قرآن بود از خدا

فرارفته از خودش يك به يك دگر کس بکردست او را کمك

چه ظلم بزرگیست این حرف و فکر که کفار آن را نمایند ذکر

نیز آن گاه که سخن اهل کتاب را درباره فرزند داشتن خداوند ذکر می کند، بی درنگ به نقد گفته آنان می پردازد: **وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا. مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا. (کهف ۴ و ۵)**

بترساند آن قوم را کز خطا بگفتند فرزند دارد خدا

نه خود نه پدرهای آن انجمن ز دانش نگویند هرگز سخن

کلامی که آرند روی زبان نباشد مگر افترا بی عیان

نمونه شبهه زدایی در قصه ابراهیم (انبیاء ۵۳ تا ۵۶)

قصه ابراهیم که در آن، پا به پای ادعاهای باطل گرایان، قول حق نیز با قاطعیت و شکوه طرح میشود: **إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ؟**

چرا می پرستید بت را دگر

ره رستگاری نجستید باز

بجستند این راه و آیین و دین

چنین پاسخی را به آنها بداد

نخواهید آیا ز ذلت رهید؟

دلیلی ترا هست بر این نسق؟

به بازیچه گوی سخن می زنی

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

که هفت آسمان و زمین زو بجاست

شهادت دهم راست باشد سخن

بفرمود بر مردمان و پدر

توقف نمودید عمری دراز

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ

بگفتند اجداد ما پیش از این

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

دگر باره لب بر سخن برگشاد

شما و پدرهایتان گمراهید

قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ؟

بگفتند آیا به اثبات حق

و آیا که چون حرف با ما زنی

بگفتا خدای شما آن خداست

گواهم بر این حرف و گفتار من



بخش هفتم : تکرار در قصه های قرآن ، طرح مسأله

جلوه های بلاغی تکرار

تکرار در قرآن به چهره های گوناگون جلوه می کند: تکرار در واژه، تکرار در جمله، و تکرار در ارائه یک تصویر و واقعیت به صورت ها و عبارات گوناگون. آوردن یک قصه با الفاظ گوناگون به گونه ای که معنا و پیام دگرگون نشود، کاری است بس دشوار که تجلی گر فصاحت و بلاغت قرآن است و از صورت های **تَحَدَى** آن به شمار می رود، چرا که ناتوانی دیگران را از آوردن چنین تکرار اعجازینی اعلان می دارد.

بررسی «تکرار» در قصه موسی علیه السلام

برترین مثال در این مورد، تکرار قصه موسی علیه السلام که ذکر آن در قرآن را ۱۲۰ بار آمده. برای آن که مدّعی ما درباره تکرار قصه های قرآنی به خوبی جلوه یابد، می سزد که از زاویه های گوناگون به روایات این قصه بنگریم و انگیزه های تکرار را در آن ها بیابیم.

تصویرهایی که از قصه موسی علیه السلام در قرآن به نمایش نهاده شده اند، از این قرارند: **یک**. زندگی موسی علیه السلام از هنگام تولّد تا خارج ساختن بنی اسرائیل از مصر. در این بخش، مراحل قصه چنین تصویر گشته اند:

۱. تولّد موسی علیه السلام و اوضاع آن زمان، از جمله کشتن نوزادان بنی اسرائیل بفرمان فرعون.

۲. وحی خداوند به مادر موسی علیه السلام که فرزندش را در تابوتی در رودخانه افکند، با این وعده که نگاهبانی از او با خداست

۳. قرار گرفتن موسی علیه السلام در خانه فرعون و اصرار همسر وی برای نگهداری و تربیت او.

۴. جست و جوی مادر موسی و یافتن وی و برگزیده شدن مادر به دایگی او

۵. یاری موسی به یک اسرائیلی در قتل یک مصری و گریختن به مدین

۶. ازدواج موسی علیه السلام با یکی از دختران پیامبر مدین

۷. بازگشت به مصر و سخن گفتن خدا با وی در طور سینا و روانه ساختنش به سوی بنی اسرائیل به عنوان رسول.

۸. هراس موسی علیه السلام از دیدار با فرعون و یاری خواستنش از خداوند که برادرش هارون را پشتیبانش سازد.

۹. دیدار موسی با فرعون و غرور ورزیدن و استکبار فرعون که خویشتن را خدا می دانست .

۱۰. اقدام موسی علیه السلام برای خارج ساختن بنی اسرائیل از مصر و نجات او و همراهانش پس از غرق شدن فرعون و سپاهش که به تعقیب ایشان پرداخته بودند این ده مرحله، به تناوب، در قرآن آمده اند: برخی ۱ بار، برخی ۲ بار، و برخی بیش از ۱۰ بار. مراحل دوم، سوم، و چهارم ۲ بار آمده اند: سوره طه، و سوره قصص. در سوره قصص، به تفکیک مراحل چهارگانه، چنین می خوانیم

۱. إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. (قصص ۴ تا ۶)

همی کرد گردنکشی و غرور	همانا که فرعون با دست زور
بپوید بر راه ظلم و خلاف	میان خلائق فکند اختلاف
بگرداند خوار و ضعیف و ذلیل	یکی قوم نامش بنی اسریل
از این کار هرگز نبودش دریغ	پسرهایشان را همی زد به تیغ
که فاسد بُد و طبع بدکار داشت	زنان را در آن قوم زنده گذاشت

۱۲. وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاذًا خِفَتْ عَلَيْهِ فَالْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (قصص ۷)

چو بر مادر موسی آمد ندا	بر او وحی فرمود یکتا خدا
کنون ده به طفلت تو از شیر خویش	و گر هم گزندی بیامد به پیش
تو خود کودکت را به دریا فکن	دگر وحشت و ترس از دل بکن
نباشی غمین و تأسف مبر	به تو بازش آریم بار دگر
بخشیم بر او نبوت مقام	بر او لطف ایزد بگردد تمام

۱۳. فَالْتَقَطَهُ الْفِرْعَوْنُ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ . وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قَرَّتْ عَيْنٌ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (قصص ۸ و ۹)

پس آسیه بگرفت او را زیم	که این ثبت بودی به تقدیر هم
که با آل فرعون گردد عدو	شود مایه غصه و رنج او
که فرعون و هامان و کل سپاه	ستمکار بودند و غرق گناه
به فرعون تازاند اسب سخن	بفرمود آسیه آن نیک زن
مریزید خورش مگیرید خشم چشم	که او بر من و توست چون نور

بود تا شود مایه خیر و سود	به فرزندی او را بگیریم زود
که بودند از عاقبت بی خبر	که این بذرا چیست آخر ثمر

۱۴. وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتُبَدِيَ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ . وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ . فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (قصص ۱۰ تا ۱۳)

به وقت سحر شد پراندوه و غم
 به حدی پراندوه بودی و زار
 که تا قلب او را کند پایدار
 همی کرد راز خودش را عیان
 چو مادر به خواهر بگفتا برو
 برفت و ز دورش بدید و شناخت
 نَبُد هیچ فرعونیان را خبر
 خدا کرده بودی به موسی حرام
 [بکردند فرعونیان جستجو
 که آن خاله گفتا به بی دانشان
 شما را نشان می دهیم یک نفر

دل مادر موسی نیک دم
 که گر خود نَبُد لطف پروردگار
 بماند در ایمان خود استوار
 بینداخت پرده ز کار نهان
 به دنبال آن طفل راهی بشو
 به سویش دوید و «دل خود بباخت
 که این زن که باشد چه دارد نظر
 ز هر دایه ای شیر خوردن به کام
 مگر دایه یابند از بهر او]
 که آیا شما را دهم ره نشان ؟
 که او می شود دایه این پسر

در سوره طه، به تفکیک مراحل، چنین آمده است:

۱. إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ . أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ
 بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي. (طه
 ۳۸ و ۳۹)

به یاد آر آنکه ز سوی خدا
 که طفل خودت را به درجی گذار
 ورا موج دریا به ساحل رساند
 همان کس که بُد با من و تو عدو
 فکندم ترا مهری از خویشتن
 گرفتیمت آنگاه تحت نظر

یکی وحی بر مادرت شد عطا
 به دریا درافکن به موجش سپار
 که آن طفل را از بلایی رهند
 شگفتا، ز دریا گرفتش هم او
 که تا رشد یابی به فرمان من
 که تربیت و رشدیابی دگر

۲. إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ
 عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي
 أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى (طه ۴۰)

بديت به دربار فرعون، او	ترا خواهرت کرد بس جستجو
تواند بر این طفل باشد عسس	بگفتا بخواهید گویم چه کس
کند تربیت طفل را بس نکو	دهد شیر و باشد مراقب از او
بگردیده با مهر مادر قرین	تو بر مادرت بازگشتی چنین
بشد چشم او روشن از آن جمال	چو طفلش بدیدی زن خوش خصال
خدا از غم آن بدادت نجات	چو کشتی تو يك شخص را در حیات
ترا سالها بود مدین مکان	نمودم ترا بارها امتحان
تو را برگزیدم به پیغمبری	سرانجام دادم تو را رهبری

از مقایسه این مراحل در دو سوره مزبور چنین می توان نتیجه گرفت:

۱. در سوره قصص، هدف اصلی از ارائه قصّه این که پیامبر و همه مؤمنان در طول تاریخ عبرت بگیرند و بدانند که در عرصه مبارزه حق و باطل، سرانجام پیروزی از آن مؤمنان است. از این رو، قصّه با استبداد فرعون آغاز می شود و از وعده نصرت خداوند سخن می گوید. اما در سوره طه، خطاب به خود موسی است و لطف خداوند به او یادآوری می شود. از این رو، عرصه محدودتر است و چون عبرت آموزی کلی مقصود نیست، از آن صحنه آرایی های عمومی تر اثری نیست.

۲. وحی خداوند به مادر موسی **علیه السلام** در سوره **قصص** و **طه** به گونه ای آمده است که تصویرها در یکی، کامل کننده تصویرهای دیگری باشند. در سوره **قصص**، هدف آماده سازی ذهنی و روانی برای مادر موسی است تا توان برخورد با حادثه ای را که در راه است بیابد. به همین دلیل، لحن کاملاً آرامش بخش و وعده دهنده است. با جوّ این زمینه سازی روانی سازگار نیست که نامی از تابوت برده شود که صندوق بوده چوبی و قاعدتاً گذاردن نوزاد در آن و به رود سپردنش خاطر آزار جلوه می کرده است. اما در سوره **طه** با تصویری ناگهانی رو به روییم که در آن، نقش مادر

موسی در مواجهه با حادثه ای سنگین و رخ داده شده ترسیم می گردد. پس این دو نما از یک صحنه واحد، در حقیقت مکمل یکدیگرند.

یکی به بُعد روحی نظر دارد و دیگری به جنبه فیزیکی حادثه؛ یکی آماده سازی روانی را نشان می دهد و دیگری سنگینی و ناگهانی بودن رویدادی را که مادر موسی برای برخورد با آن آماده می شود. به عبارت دیگر، این دو نما وقتی کنار هم نهاده شوند، کامل می گردند. و همین است معنای عبرت آفرینی قصه های قرآن: از آن جا که هر قصه پیام و مقصود خاصی دارد، در هر یک نمایی انتخاب شده که با آن پیام و مقصود تناسب داشته باشد.

از سوی دیگر، نمای عرضه شده در سوره طه به نکته ظریف دیگری نیز اشاره دارد؛ و آن، مشیت و خواست قاهرانه خداوند است: رود باید او را به ساحل برساند و دشمن من و او، وی را بگیرد. این «باید» حکایتگر حتمیتی است که خداوند مقدر فرموده است و با لحن ضریدار و قاطع و ناگهانی بودن رخداد سازگار است. این نیز کمال بخش تصویر عرضه شده در سوره قصص است که مادر را به آرامش فرامی خواند. به این ترتیب، آیا میان این دو تناقضی یافت می شود؟

۳. در باب دستیابی مادر به موسی در خانه فرعون و گزیده شدن به دایگی او نیز نمای ارائه شده در سوره طه، گرچه بسی موجزتر است، دو جلوه تازه دارد: یکی این که فرعون دشمن خدا و موسی **علیه السلام** است، دیگر آن که این همه فقط به لطف و تدبیر و القای محبت پروردگار صورت پذیرفته است. این دو جلوه نیز از دو امر نو پرده بر نمی دارند، بلکه همان واقعه پیشین را تفسیر و متمیم می کنند.

یکی تلویحاً از آن نبرد مستمر حق و باطل سخن می گوید و دیگری از مشیت و قدرت پروردگار؛ و این هر دو شأن تفسیری دارند. و اما مراحل پنجم و ششم، یاری موسی **علیه السلام** به یک اسرائیلی برای کشتن یک مصری و گریختنش به مدین و ازدواج وی،

تنها در یک جایگاه، آن هم سوره قصص، آمده اند. (قصص ۱۴ تا ۲۸) آری، این دو مرحله تنها یک بار تصویر گشته و به گونه قصه روایت شده اند. پس اصولاً تکراری در آن‌ها راه نیافته تا محلّ بحث حاضر باشد. البته این عدم تکرار، خود، ناشی از آن است که هر دو مرحله به جنبه‌هایی کاملاً عمومی و معمولی از زندگی بشر، نزاع و ازدواج، نظر دارند و از اهمّیتِ درخور تکرار بهره‌مند نیستند. ناگفته نماند که در سوره طه و نیز شعرا به مرحله پنجم اشاره‌ای رفته است.

اما این اشاره از حالت تصویری بی بهره است و تنها برای عبرت‌انگیزی و موعظه‌دهی، در سوره طه، و بیم‌انگیزی از سوی فرعون، در سوره شعرا است و به هر حال جنبه یادآوری و تذکار دارد.

مرحله هفتم، بازگشت موسی به مصر و سخن گفتن خدا با وی، در سه جایگاه، یعنی سوره‌های **طه و نمل و قصص**، آمده است. درباره‌ی نماهای گوناگون این تصویر در بخشی دیگر از این رساله سخن رفته و نشان داده شده است که این جا نیز نماها تکمیل‌کننده یکدیگرند، بی آن که با هم تناقضی داشته باشند.

البته باید اشاره کرد که این تصویر یک بار نیز در سوره نازعات آمده، لیکن کاملاً به اختصار و رهگذرانه، صرفاً برای کسانی که با اشاره‌ای به ماورای اشاره راه می‌جویند.

و این اشاره هرگز شبیه تکرار را پیش نمی‌آورد: هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى . إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى . إِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى . فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَيَّ

(نازعات ۱۵ تا ۱۸)

ترا هیچ آیا بیامد خبر	ز موسای عمران پیغامبر
در آنکه که در، قدس وادی طور	ندا کرد بر او خدای غفور
برو سوی فرعون کان تیره بخت	ره سرکشی را گرفتست سخت
بگو هیچ خواهی ز شرک پلید	به پاکی گرائی بگردی سعید

و اما مرحله هشتم، هراس موسی از دیدار با فرعون و هارون را به یاری خواستن، در جایگاه های متنوع آمده است : طه، قصص، نمل، شعراء، و نازعات.

در سوره **طه** با این اجزا رو به روییم:

۱. فرمان خداوند به موسی **علیه السلام** که به سوی فرعون روان گردد.
۲. وصف کردن فرعون به تجاوزگری و سرکشی
۳. یاری خواستن موسی **علیه السلام** از خداوند که سینه اش را گشاده، کارش را آسان، و زبانش را گره گشوده سازد و برادرش هارون را پشتیبان وی قرار دهد.
۴. برآمدن تقاضای موسی **علیه السلام**

در سوره **قصص**، اجزا از این قرارند:

۱. فرمان خداوند به موسی **علیه السلام** که به سوی فرعون و گروهش روانه گردد.
۲. وصف کردن فرعون به زشتکاری.
۳. هراس داشتن موسی **علیه السلام** از قتل به دست فرعون، به دلیل آن که پیش تر یک مصری را کشته بوده است.
۴. یاری خواستن موسی **علیه السلام** از خدا که برادرش هارون را پشتیبانش سازد، زیرا از او فصیح گفتارتر بوده است.
۵. برآمدن تقاضای موسی **علیه السلام**.

در سوره **نمل**، با این اجزا رو به روییم:

۱. فرمان خداوند به موسی **علیه السلام** که به سوی فرعون و گروهش برود.
 ۲. وصف کردن فرعون و گروهش به زشتکاری.
- در سوره **شعراء**، اجزای تصویر چنینند:
۱. فرمان خداوند به موسی **علیه السلام** که به سوی قوم فرعون برود.
 ۲. وصف کردن گروه فرعون به ستمگری.
 ۳. بیم موسی از این که تکذیبش کنند و او گفتاری فصیح و روان نداشته باشد.
 ۴. یاری خواستن موسی از خدا که برادرش هارون را به عنوان پشتیبان قرار دهد.

۵. اظهار بیم موسی علیه السلام از این که او را بکشند.

۶. اطمینان بخشیدن خداوند به موسی علیه السلام و برادرش.

و اما در سوره **نازعات**، این دو جزء آمده اند:

۱. فرمان خداوند به موسی علیه السلام برای حرکت به سوی فرعون.

۲. وصف کردن فرعون به سرکشی. می بینید که برخی از اجزا در بعضی از نماها

آمده اند و در بعضی دیگر نه. برخی از اجزا نیز عیناً روایت گشته اند و برخی توضیحی

را افزوده اند. به این ترتیب، روشن است که این نماها کامل کننده یکدیگرند و اجزای

کاملاً مشابه حلقه های واسط هستند. به عبارت دیگر، اگر کسی این پنج نما را در

کنار یکدیگر ببیند، تصویری تام از این صحنه به دست می آورد،

همان سان که پنج دوربین از یک صحنه پنج برداشت از پنج زاویه دارند. و اما مرحله

نهم، دیدار موسی علیه السلام با فرعون و گفت و گوی آن دو، نیز در چند جای قرآن

آمده است: **طه**، **شعرا**، **اعراف**، و **یونس**. در سوره **یونس**، نمایی مختصر و در سه

سوره دیگر، نماهایی کامل به نمایش گذاشته شده اند

همه این نماها، دارای چهار جزء مشترک هستند:

۱. برخورد موسی علیه السلام و هارون با فرعون.

۲. برخورد فرعون و گروهش و جادوگرانش با موسی علیه السلام.

۳. آنچه میان موسی و جادوگران فرعون می گذرد.

۴. آنچه میان فرعون و جادوگرانش می گذرد

برای رعایت ایجاز، از ذکر یکایک مراحل این اجزا در می گذریم، به ویژه که نوع

تصویرگری بسیار هنرمندانه قرآن در این صحنه، آن قدر جذاب و دیدنی است که راه

را بر هر گونه شبهه ای می بندد و این یقین را فراهم می آورد که همه نماهای ارائه

شده از این صحنه مکمل یکدیگرند و هریک به بیننده منظری از آن را ارائه می دهد.

سخن در مرحله دهم نیز از همین قرار است و صرف نظر از ذکر آن سزاوارتر است،

بخش هشتم: **گفت و گو روح دمیده شده در کالبد یک قصه**

بدون این روح، مجموع واژه های قصه همچون توده ای از سنگ جلوه می کنند. تنوع و رنگارنگی در گفت و گو، به حرکت قصه جمال و متانت می دهد. گفتگو هرچند ظاهری ساده و سهل دارد، از باطنی پیچیده و بس ظریف برخوردار است. قصه پرداز در نقل یک گفت و گو باید چنان چیره دست باشد که گرمی و پویایی و زندگی را از همین رهگذر به قصه تزریق کند. به بیان دیگر، گفت و گو باید آنقدر دقیق و لطیف باشد که اشارات و حرکات و احساسات نهفته در جان و خاطر شخصیت های قصه را به نمایش گذارد.

تنوع اسلوبی در گفت و گو قرآن شیوه ای واحد را در ساخت گفتگوی قصه های خود برنگزیده است. قصه باید از همه قید و بندهای پیش ساخته آزاد باشد و به تناسب فضا و حال و هوای خود، شیوه ای را جار کند. از همین رو، اسلوبهای گونه گون گفت و گو، در قصه های قرآن به کار گرفته شده اند. مثلاً از لحاظ کوتاهی یا بلندی، اشاره ورزی یا صریح گویی، و اجمال یا شرح جزئیات، همه گفتگوها همسان نیستند. گاه واقعه مختصر است و گفت و گو بلند، و گاه واقعه مفصل است و گفتگو کوتاه. گاه همان گفت و گو بلند تنها تصویری از یک وجه واقعه را ترسیم می کند و گاه همین گفت و گو کوتاه همه وجوه واقعه را باز می نمایاند.

نمونه گفت و گو در قصه موسی و دو دختر اینک نمونه ای را بنگرید از گفت و گویی بلند در واقعهای مختصر، گفتگو میان موسی علیه السلام و آن دو دختر: **مَا خَطْبُكُمَا؟** شما چه می کنید؟ **لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرَّعَاءُ وَ أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ** (قصص ۲۳) ما آب نمی دهیم تا آنگاه که چوپانان بازگردند؛ که پدر ما پیری بزرگوار است.

براندند این صحبت و گفتگوی

بگفتند دو دختر نیکخوی

نشستیم در انتظاری دراز
که از آب، مردان بگردند باز
که سیراب سازیم ما هم غنم
که از ما بود گوسفند و حشم
که ما را پدر هست شیخی کبیر
به چنگال پیری بگشته اسیر

با آنکه پرسش موسی **علیه السلام** بسیار مختصر است، پاسخ دختران به تفصیل می انجامد. سبب این است که بدون چنین پاسخی، فضای قصه ترسیم نمی شود: موسی نمی فهمد چرا دختران برکناره ای ایستاده اند؛ پیر بودن پدر آنان زمینه طرح حوادث بعدی را فراهم نمی آورد، و جوانمردی موسی مجال بروز منطقی نمی یابد. در همین پاسخ، تصویری روشن و هنرمندانه از تیره قلبی و ناجوانمردی مردم مدین، بدون تصریح و ازگانی، به چشم می خورد.

حفظ هویت گفت و گوگران گفت و گو در قصه قرآنی دارای یک ویژگی ممتاز است که بعضی آثار ادبی دیگر از آن بی بهره اند. این ویژگی عبارت است از: حفظ هویت و شخصیت گفتگوگران. به هنگام خواندن قصه های قرآن، همواره از این توجه برخورداریم که با شخصیتهایی کاملاً واقعی روبرویم، شخصیتهایی با وجود مستقل، منطق و تفکر خاص، و روش ویژه. یعنی هیچگاه احتمال نمی دهیم که این کلمات را قلم و قوه خیال یک هنرمند بر زبان شخصیت قصه جاری کرده یا او را به گونه ای حرکت داده باشد که خواه ناخواه به سوی این کلمات سوق داده شود. مثال روشن، کلمات هدهد است نزد سلیمان.

وقتی **کلیله و دمنه** را می خوانیم، حسّی درونی به ما پیام می دهد که حیوانهای قصه ها واقعی نیستند، بلکه نمادین و برساخته اند. اما در قصه هدهد، صادقانه حس می کنیم چنین پرنده ای واقعاً وجود داشته و به راستی چنین حرفهایی زده است. همین صداقت در کلام خود او نیز موج می زند:

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ. إِنِّي وَجَدْتُ
امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (نمل ۲۲ و ۲۳)

به درگاه آمد ز راهی بعید

پس از اندکی مکث هدهد رسید

به چیزی که از آن ندیدی اثر

بگفتا مرا هست اکنون خبر

کنون گوش می کن ز من این کلام

ز ملک سبا دارم یک پیام

در آن سرزمین بود خود پادشا

بدیدم زنی را به ملک سبا

به تخت پُر از شوکتی می نشست

زمام امورش همی بُد به دست

به دلیل همین ویژگی است که گفت وگو در قصه قرآن، اثری ژرف و شگرف بر مخاطب می نهد، اثری که معمولا «کلمه» در آثار مکتوب و «صدا» و «تصویر» در آثار دیداری. شنیداری ما از آن برخوردار نیست.

تناسب گفت و گو با شخصیت از ویژگی های گفت وگو در قصه قرآنی این است که با شخصیت گفتگوگر تناسب کامل دارد. ایمان و کفر، قوت و ضعف، طبقه اجتماعی، و بسیاری ویژگی های دیگر از رهگذر همین گفتگوها چهره می نمایند. در مناجات که گفتگوی فرد با خداست و حتی سخن یک فرد با خود (گفتمان درونی) نیز این ویژگی ها تجلی دارند. حتی نوع واژه ها و تعابیری که در این گفتگوها، مناجاتها، و گفتمانهای درونی به کار رفته اند، در تبیین ویژگی های شخصیتها و فضاسازی بسیار مؤثرند.

مثلا از میان انواع عباراتی که در مقام کمک خواستن از پروردگار میتوان آورد، سوز و گداز خاص این عبارت کاملا برجسته است و نشان مدهد از آن کسانی است که در تنگنای عظیم افتاده اند و چشم امیدشان از هرکس و هر چیز جز خدا و لطف او بریده شده است: رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ. (اعراف ۱۲۶)

این سخن از آن جادوگرانی است که ایمان آوردند و از فرعون و تهدیدهایش به پناهگاه لطف خدا روی کردند و با حال فزع مطلق به درگاه او گراییدند.

ایجاز در گفت و گو بلاغت قرآن در همه اجزای آن، از جمله قصّه هایش، جریان دارد. بلاغت اقتضا می کند که اِطناب و زیاده گوئی ناروا در کلام راه نیابد. از این رو، گفت و گو در قصّه های قرآن، با همه تفصیل و شاخ و برگها نمی آید. قرآن تنها عناصر زنده، پویا، بنیادین، و اثرگذار یک گفت و گو را ذکر می کند؛ همان عناصری که از حقیقت راستین و مکنون در ذات اشیا و اشخاص پرده بر می دارند. این ایجاز و بلاغت مداری، البته، یک فایده هنری بزرگ دارد: آنگاه که گفت و گو بر مدار بلاغت می چرخد، مخاطب فرصت می یابد که حقیقتِ ناگفته را در قلمرو صورتهای اندیشه ای خود بجوید و به این ترتیب، با جولان دادن رُخْشِ اندیشه به اقلیمهای دور سفرکنند.

اما گمان نکنید که این فایده هنری سبب می شود تا حقیقت و خیال در قصّه های قرآن با یکدیگر در آمیزند؛ زیرا دیگر ویژگی های محوری این قصّه ها همواره مخاطب را به مرکزیت حقیقت توجّه می بخشند و نیروی اندیشه او را بر مدار همین مرکز به حرکت در می آورند. به این سان، هم مخاطب فرصت باریک اندیشی و جولانِ خاطر می یابد و هم حقیقت به عنوان هسته مرکزی قصّه قرآنی حفظ می شود.

«التفات» در گفت و گو فنون بلاغی که قرآن را بر جایگاه اعجاز ادبی نشانده اند، در قصّه های قرآنی نیز به کارگرفته شده اند. یکی از این فنون «التفات» است. التفات (گرداندنِ گفتار از گونهای به گونه دیگر) در گفت و گوهای قرآنی، از جمله قصّه های قرآنی، نیز مشاهده می شود. از نمونه های التفات، سخنی درباره مسیح است که ناگاه

به گفتار خود او (غایب به متکلم) تبدیل می شود: قَالَتْ رَبِّ اَنِّيْ يَكُوْنُ لِيْ وَلَدٌ يَّمْسَسُنِيْ
بَشْرًا قَالِ كَذٰلِكَ اللهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ اِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ . وَيُعَلِّمُهُ
الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْاِنجِيلَ . وَرَسُوْلًا اِلَىٰ بَنِيْ اِسْرٰئِيْلَ اَنِّيْ قَدْ جِئْتُكُمْ بِاٰيَةٍ
مِّنْ رَبِّكُمْ اَنِّيْ اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللهِ وَ
اُبْرِئُ الْاَكْمَهَ وَ الْاَبْرَصَ وَ اُحْيِ الْمَوْتِىَ بِاِذْنِ اللهِ وَ اُنْبِئُكُمْ بِمَا تَاْكُلُوْنَ وَ مَا تَدَّخِرُوْنَ فِى
بُيُوْتِكُمْ اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لٰاٰيَةً لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (آل عمران ۴۷ تا ۴۹)

چگونه ز من طفل آید پدید	چنین گفت مریم چو این را شنید
نگریده ام با کسی هم سخن	که مردی نبودست همراه من
چو خواهد کند خلق آن رهنما	بگفتا چنین است کار خدا
همان دم که گوید بشو می شود	گر او را مشیت به چیزی رود
بیاموزد انجیل و تورات هم	بیاموزد او را کتاب و حکم
رسولش کند بر بنی اسریل	خدایش سرانجام سازد دلیل
بیاورده ام آیتی بر شما	بگوید بر آنها زیکتا خدا
خود از نفس قدسی دمم ناگهان	بسازم ز گل مرغی و اندر آن
شود زنده مرغی، بسی آشکار	که آن مرغ بر امر پروردگار
مداوا نمایم به امر غفور	کسی را که مادر بزاییده کور
رهانم از آن محنت و آن بلا	هرآن کس به پیسی بشد مبتلا
دگر بار بر مرده بخشم حیات	به امر خداوند بعد از وفات
چه دارید پنهان میان سرا	هم از غیب گویم خبر بر شما
شما را کی انبار پُر، کی تهیست	چها می خورید و ذخیره ز چیست

در اینهاست بس حجت آشکار چو ایمان بیارید بر کردگار

اهل فن برآنند که التفات در چنین مواردی به قصد تنبّه ذهنی صورت می گیرد و سبب می شود که فضای قصّه در ذهن خواننده بیشتر تجسّم و عینیّت یابد.

نمونه گفت و گو در قصّه موسی اکنون به نمونه ای زیبا از گفت و گو در قصّه های قرآن بنگرید و تأثیر آن را تحلیل کنید. این نمونه را از قصّه موسی می آوریم. در آغاز، گفت و گویی است میان خداوند و موسی: **وَ إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ . قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ.** (شعرا ۱۰ و ۱۱)

به موسی چنین گفت یزدان تو کنون سوی قوم ستمکار رو

به فرعونیان گوی آیا شما نترسید هرگز ز یکتا خدا؟

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَدِّبُونِ . وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَرُونَ وَ لَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (شعرا ۱۲ تا ۱۴)

بگفتا که می ترسم ای رب من دروغین بخوانند از من سخن

بگردم از آن کفر دلتنگ باز زبانم نگردد به گفتار باز

کنون پس تو، هارون نیکونهاد به همراه من ساز در این جهاد

بترسم که این قوم ورزد گناه بریزند خود خون ما را به راه

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (شعرا ۱۵)

بگفتا مترسید اکنون روید به دربار فرعون راهی شوید

که من می شوم با شما هم سفر نیوشم سخنهایتان سریه سر

از این پس، موسی و برادرش نزد فرعون می شتابند. اما قرآن می خواهد ما را از مجلس گفت و گوی خداوند و موسی بی هیچ واسطه به مجلس گفتوگوی موسی و فرعون برساند و این دو فضا و مکالمه را در کنار هم قرار دهد تا بر تأثیر گفتگوها بیفزاید،

از این رو، ذکری از ملاقات موسی و فرعون و چگونگی آن به میان نماورد. پس آنگاه یکسره به مکالمه موسی و فرعون می پردازد و در آغاز، سخن فرعون را ذکر میکند: قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ . وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (شعراء ۱۸ تا ۱۹)

پس آنگاه فرعون او را شناخت
تو آن طفل هستی به دربار من
به دربار ما بوده ای چند سال
ز تو سرزد آن قتل و آن کار زشت
به موسی چنین ضرب صحبت نواخت
بزرگت نمودست این انجمن
چو اکنون رسیدی به رشد و کمال
چو کافر به ما بودی اندر سرشت

فَعَلْتَهَا إِذًا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ . فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ . تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ (شعراء ۲۰ تا ۲۲)

بگفتا بلی کشتم او را به مشمت
که سرگشته بودم به قصر و دیار
پس آنگه از اینجا نمودم فرار
خدا حکمت و علم کردم عطا
بکردی تو این قوم را عبد خویش
مگر نعمتی هست این ای دغل
ستمکار را نیز بایست کشت
به زندان حیرت بگشته دچار
ز بیم شما مردم نابکار
که اینک رسولم زیکتا خدا
یهودان ز جوربت بگشتند ریش
که منت به من می نهی زین عمل ؟

قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؟ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ

پرسید فرعون از او ناگهان
بگفتا خدای زمین و آسمان
و گر می نماید باور سخن
که برگو ترا کیست رب جهان
خدائی که از اوست مابینشان
هم او در جهان است یزدان من

فرعون خطاب به اطرافیانش : قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ؟ قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ . قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ .

چو فرعون شد عاجز از هر جواب
به درباریانش نمود این خطاب
شنیدید آیا سخنهای او
خبردار گشتید از رای او
بفرمود موسی سخن آشکار
که رب جهان هست آن کردگار
که او هم شما و هم اجدادتان
ز هیچ آفرید و توان دادتان
چنین گفت فرعون دارم یقین
که حقاقت مجنون رسولی چنین
قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ .

بگفتا که خلقت نمودست رب
همه مشرق و مغرب و روز و شب
هرآنچه در آن بین دارد قرار
اگر عاقلانید در قول و کار

قَالَ لئن اتَّخَذتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ

دگرباره فرعون گفتا سخن
اگر می پرستی کسی غیر من
در اندازمت خود به زندان و بند
ببینی تو بسیار رنج و گزند

أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ؟ فَأْتِ بِهِ إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ . (شعرا ۱۹ تا ۳۱)

بگفتا که خود معجزه گوی چیست
دروغی تو را گر به گفتار نیست

از این جاست که معجزه موسی رخ می نماید. می بینید که پیاپی آوردن این دو مجلس و حذف صحنه واسطه و زمان و مکان آن، سبب می شود که مخاطب بیشتر با آن فضا احساس همراهی کند و خود را در این گفت و گوها شریک بیند. نیز می بینید که در متن گفت و گوها عنصر صداقت و واقعیت تا چه حد موج می زند. مثلا وقتی فرعون عمل پیشین موسی (کشتن قبطنی) را به رخ او می کشد، وی در پی انکار و رفع اتهام بر نمی آید، بلکه خیلی ساده جواب می دهد: آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم. از این مهمتر، هماهنگی مکالمه با واقعیتهای احساسی و روحی است.

وقتی گفت وگو در اوج شدت و کشاکش است، کلمات طولانی و سنگین هستند. حتی امتداد طولی آنها نیز بیشتر است. مثلاً به همین پاسخ موسی بنگرید که کامل آن چنین است: آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم. و چون از شما ترسیدم، گریختم. ولی پروردگار به من نبوت داد. و منت این نعمت را بر من می نهد که بنی اسرائیل را برده ساخته ای؟ اما وقتی از شدت مکالمه کاسته می شود، واژه ها ضرب آهنگی روانتر می یابند و از امتداد طولی شان نیز کاسته. فرعون این بخش را چنین آغاز می کند:

پروردگار جهانیان چیست؟

و مکالمه به همین سان ادامه می یابد. این، هرگز صنعتی متکلفانه و شگردی برای قصه گویی نیست، بلکه بازتاب همان واقعیت‌های جاری در زمان و مکان واقعه است. این گفت و شنیدهای پی‌پی و بی مکث، این فراز و فرودها، این تندی‌ها و کندگی‌ها، همه، از درون موسی و فرعون و بطن حادثه سرچشمه می گیرند و قرآن فقط آنها را روایت می کند. صحنه ای که شرح آن گذشت، ظاهراً نخستین دیدار موسی و فرعون را روایت می کند. اگر به دیدار دیگر این دو در صحنه ای پسین بنگرید، با زمی بینید که به تناسب زمینه پیشین و آمادگی فرعون برای برخورد خصمانه، گفت و گو در همه ابعاد ساختاری و آهنگی و کلامی، رنگ تندی و هیجان می پذیرد. نیز همین تناسب و همگونی را بنگرید در گفتگوی موسی با برادرش هارون، آنگاه که از میعاد خویش با پروردگار بازگشت و قوم خود را گمراه گشته دید. به آهنگ خشمگینانه، واژه های سنگین، و فضای مه آلود این گفتار موسی عنایت کنید: **يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوْا. اَلَا تَتَّبِعَنِ اَفَعَصَيْتَ اَمْرِي؟ (طه ۹۲ و ۹۳)**

به هارون بفرمود موسی به خشم به چشمانش از قهر افکنده چشم

چه چیزی ترا بود مانع ز راه که چون قوم رفتند راه تباه

همی نامدی تو به دنبال من اطاعت نکردی ز حرف و سخن

بخش نهم: اصول تربیتی در داستانهای قرآن

قرآن هدفی جز تربیت و هدایت انسانها و رهنمون ساختن کاروان بشری به سر منزل سعادت دنبال نمی‌کند. از این رو همه شریانها و رگها و مویرگهای قرآن به «قلب هدایت» منتهی می‌شود و هیچ خبر، حادثه، مثال و موردی نیست که در قرآن بی‌نتیجه و بی‌هدف طرح شده باشد.

یکی از روشها و شیوه‌های جاذب و موثری که قرآن کریم برای القای پیام و رشد و تربیت پیروان خود از آن فراوان بهره جسته است، روش نقل داستان و بیان سرگذشت انبیاء و اشخاص و امتهای پیشین است.

داستانهای قرآن بهترین و جاذبترین روش در تربیت و هدایت انسانها به شمار می‌روند و در پرتو درسهای تربیتی و عبرتهای اخلاقی که در لابه لای داستانهای زیبای قرآن جلوه‌گر شده، هر کس به بهترین وجه، طریق هدایت را باز می‌یابد

تجربه تربیتی نشانگر آن است که مواظب دینی و پنندهای اخلاقی در قالب داستان

و حکایت بیشترین تاثیر و نفوذ را بر روح و روان مخاطبین به جای می‌گذارد و از همین روست که قرآن و سایر کتب آسمانی از این ابزار مکرر استفاده نموده، از آن در جهت رشد اخلاقی و تربیتی مردم سود جسته است.

قرآن کریم در قالب داستانهای خود تابلوهای باشکوه و نفیسی از ایمان، ایثار،

شجاعت، تواضع، جوانمردی و بالاخره تمامی فضایل و مکارم اخلاقی را در بدیع‌ترین و زیباترین تصاویر ترسیم نموده که مناظر دلنواز آن چشم دل هر بیننده‌ای را بی‌اختیار به خود متوجه می‌سازد و پنجه در اعماق عواطف انسان می‌افکند و مایه عبرت و بیداری وی می‌شود.

از سوی دیگر قرآن برای **برحذر داشتن انسانها از زشتیها و پلشتیها** تصاویری زنده

و روشن از برخی انسانها و امتهای پیشین که در چنگال هوی و هوسها و آلودگیهای

اخلاقی گرفتار بوده‌اند، به نمایش می‌گذارد تا دیگران آن را نصب العین خویش قرار دهند و از فرو غلتیدن به همان گردابی که گذشتگان بدان گرفتار آمدند، مصون بمانند.

قرآن حوادث و جریانات و حکایتهای خود را همچون آینه‌ای پیش روی انسان می‌گذارد تا وی چهره زندگی خود و آینده خویش را در آن ببیند و با آن طرحی نو برای بهتر زیستن خویش دراندازد.

دقت و تامل در داستانهای قرآن، گویای این حقیقت است که خداوند متعال در قالب این حکایتها از هیچ نکته‌ای برای تربیت و پرورش و پالایش روحی و معنوی انسان فروگذار نکرده و در اصل، داستانهای قرآن را باید یک مجموعه کامل تربیتی دانست که اگر جز این داستانها چیز دیگری در قرآن یافت نمی‌شد، همان برای رشد و هدایت آدمی کافی بود.

آری، به جرأت باید گفت روح قرآن و اهداف و اصول و اسلوب تربیتی آن در داستانهای زیبا و شیوای قرآنی تجلی نموده و شناخت دقیق و عمیق این داستانها و پی بردن به ظرایف و لطایف تربیتی نهفته در بطون این داستانها ما را به روح حاکم بر قرآن واقف می‌سازد.

گرچه موضوع داستانهای قرآنی از دیرباز مورد توجه دانشمندان و اندیشمندان قرآنی بوده و دقت و تامل در لطایف و ظرایف نهفته در هر یک از داستانها مبداء خلق آثار گرانسنگی در عالم اسلام بوده است؛

سه شیوه تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی :

۱. **نهی صریح** بر خلاف آنچه در ادبیات و هنر امروز معمول است، یکی از شیوه های پیامدهی اخلاقی در قصه های قرآن **نهی صریح** است. این شیوه در جایی به

کارگرفته می شود که آن ضدّ ارزش از امور عادی زندگی مردم شمرده شود و همچون سنتی اجتماعی میان آنان رایج گشته باشد.

نمونه این شیوه، نهی از کم فروشی در قصّه شعیب است. نیز همین شیوه در مورد ضدّ ارزشهایی که در رفع نیاز عاطفی جامعه به کارگرفته می شوند، تجلّی می کند. مثال مهمّ این نوع، تلاش برای «بازداشتن مؤمنان و سد کردن راه بر ایشان» است:

وَ إِلَى مَدْيَنَ آخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. (اعراف ۸۵ و ۸۶)

مگر بر زُدايد از آن قوم عيب	فرستاد بر قوم مَدْيَنَ شعيب
شما را نباشد جز او کردگار	بگفتا پرستيد، پروردگار
فرود آمد از سوی رب جليل	کنون حجت و آشکارا دليل
بسنجيد با کيل و ميزان و داد	دگر کم فروشيتان ترک باد
مبادا بورزيد فسق و فساد	به روی زمين و ميان بلاد
قوانين فرستاده شد اين زمان	به منظور اصلاح از آسمان
اگر مؤمنانيد دور از دغل ۸۵	همانا بود نيك تر اين عمل
نفوس بشر را گم از راست راه	نسازيد با هر طريق تباه
به حبل الهی برآورده دست	که آن را که ايمان بياورده است
کشانيد بر راه کج کان خطاست	بسازيد گمراه از راه راست
کنون در دل خویش آرید یاد	شما نیز ای مؤمنان بلاد

که تعدادتان بود بسیار کم
ولی خصم بسیار در هر قدم
شما را بیفزود آن ذوالجلال
که پیروز گردید اندر جدال
ببینید بر فاسدان دیار
چه ها گشت پایان و فرجام کار

۲. تعجب یا پرسشِ نکوهشی (استفهام انکاری) این شیوه نیز در مورد ضدّ ارزشهایی به کار رفته که در قالب عاداتهای زشت و رایج مردم جلوه می کنند و خلّی عام به شمار می روند. مثال برجسته این مورد، عمل لواط است: **وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؟ (اعراف ۸۰ نمل ۵۴)**

پس از آن ز سوی خدا لوط پاک
پیمبر بگردید در روی خاک
به قومش بفرمود آیا شما
ندارید شرمی ز یکتا خدا؟
نمایید اعمال زشت از هوس
که ناکرده زین پیشتر هیچ کس

۳. نمایش دادن اخلاق دیگران در این شیوه، قرآن اخلاق بعضی از گروه های اجتماعی را به نمایش می نهد. در این جا نیز همانند دیگر بخشها و ابعاد، هرچه بر زبان قرآن جاری می شود صدق محض است. برخلاف بعضی نظریه ها، می توان از همین تصویرهای قرآنی به روحيات و خُلُقِيّات حقیقی این گروههای اجتماعی پی برد. **وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَإِيؤُدَّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيّنِ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ آل عمران ۷۵**

گروهی شناسیم ز اهل کتاب
چه مالی سپاری، دهندت درست
که هرگز نیچند روی از صواب
گروهی دگر آن چنان نادرست
که دیناری ار خود گذاری گرو
دگر پس نیارند آن را به تو
مگر آنکه باشی تو بس سختگیر
که آن مال گردد ترا دستگیر

از این رو که گویند قوم یهود کسی کو ز تورات پیرو نبود
اگر مال او را خوری عیب نیست که نادان خردار از غیب نیست
بدانند، لیکن به یکتا خدا بدین حرفها می زند افترا

نظریه «سمبل پردازی در نمایش اخلاق دیگران»

بعضی عقیده دارند که در این مورد نیز، همانند رویدادهای تاریخی، قصه های قرآن گاه در مقام تعبیر ادبی و هنری اند و نه بیان واقعیت. اگر به راستی چنین باشد، چگونه می توان مرزی میان تعبیر صرفاً ادبی و ترسیمهای واقعی باز شناخت؟

از این گذشته، مگر قرآن کتاب ادبیات و فنون ادبی است که وقتی ظاهرش به روشنی از ارزشها یا ضد ارزشهای اخلاقی یک قوم سخن میگوید، گمان بریم که مرادی دیگر دارد و در مقام سمبل پردازی و تمثیل است؟

مسأله مهم، جنگ روانی است، نه بیشتر و نه کمتر. چه بسا آنچه درباره ویژگی های یهود آمده است، از همین باب باشد؛ زیرا قرآن، به ویژه در دوران مدنی، هجومی سرسختانه را ضد یهود سامان می داد.

آیا معنای این سخن چیزی جز این است که قرآن برای مبارزه با یهود و جنگ روانی با آنان، ویژگی هایی را به ایشان نسبت داده که چه بسا خلاف واقع بوده است؟ و در این صورت، چه تفاوتی است میان بشر و خداوند؟

هر دو در مقام درگیری و نبرد، شایعه می پراکنند و دروغ می گویند؟ اصولاً اگر این ویژگی های منفی و ضد ارزشی در یهود نبود، چرا قرآن تا این اندازه سرسختانه در برابرشان موضع گرفت و پیامبر و یاران خاصش چنان یهود ستیزی به راه انداختند؟ آیا هجوم سرسختانه ضد یهود هم، نمادین و تمثیلی بوده است؟

برخی از ویژگی های مهم یهود و مصریان

۱. **عهد شکنی** برجسته ترین ویژگی یهود که در قرآن به تصویر کشیده شده است، پای بند نبودن به عهد است. در قصه موسی می نگریم که قوم او بسیاری از عهدهایی را که با وی بسته بودند، ناجوانمردانه زیر پا نهادند:

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ . أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَتْهُمْ لَا يَعْلَمُونَ **بقره ۹۹ تا ۱۰۱**

از همین ویژگی اخلاقی با تصویری بس هنرمندانه در جایی دیگر یاد شده است: همین ویژگی از مصریان نیز به تصویر کشیده شده است. آنان کسانی هستند که عهد خویشان با خدا را شکسته اند: وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ . فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ . وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ . فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ . وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ . فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى آجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ . فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَا هُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ . (اعراف ۱۳۰ تا ۱۳۶)

به قحط و غلا کردنشان مبتلا

خدا رنجهایی بر ایشان نوشت

نمایند یاد خداوند چند

همانا که فرعونیان را خدا

ز نقصان زرع و ز آفات کشت

که شاید ز محنت بگیرند پند

پس آنکه که نیکوئی و حسن حال
 به خود نسبتش داده گفتند باز
 ولی چون بر آنان بد آید به پیش
 بگویند حقا که این فال بد
 بدانید این رنجهایی که خاست
 ولی اکثر خلق از مرد و زن
 بگفتند فرعونیان ذلیل
 کنون گر تو آورده ای معجزات
 تو این نکته را خوب از ما شنو
 پس آنکه بر کیفر کارشان
 بیاورد طوفان، وزغ بود و خون
 نشانهای قهر و غضب آشکار
 ولی باز هم آن گروه از عناد
 که بسیار بودند ناراست کار
 زمانی که خشم خدا رو نمود
 به موسی بگفتند ای مرد راه
 که از ما کند دور رنج و بلا
 اگر رفع سازی ز ما این خطر
 سپاریم بر تو بنی اسریل
 پس آنکه بلا را بکردیم دور
 چو آن مدت عهد آمد به سر
 رسیدی بدانها به پایان سال
 که بودیم شایسته و سرفراز
 بلائی ببینند در نزد خویش
 ز موسی و یاران راهش رسد
 همه تحت فرمان یکتا خداست
 نباشند آگاه از این سخن
 به موسی همان رادمرد جلیل
 که ما را بدان، سحر سازی و مات
 که هرگز نیاریم ایمان به تو
 عذابی فرستاد آن بی نشان
 ملخ با شپش نیز بودش درون
 بر آنها فرستاد پروردگار
 نمودند گردنکشی در بلاد
 به دام گنهکاری خود دچار
 بر آنها بلائی بیامد فرود
 کنون از خداوند خود بازخواه
 ز چنگال تعذیب سازد رها
 بیاریم ایمان به تو سربه سر
 فرستیم همراهت آن قوم و ایل
 ولی بازافتاد ناگه فتور
 شکستند پیمان خود را دگر

از آنها کشیدیم سخت انتقام

نمودیمشان غرق دریا تمام

چو منکر بر آیات ما شدند

از آن آیه ها سخت غافل بدند

۴. ضعف و بی ارادگی همچنین مصریان در پیروی از فرعون و عبادت او، گروهی خوار و ضعیف و بی اراده قلمداد می شوند:

وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرِ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ . فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ . وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ . أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ . فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ . فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا فَاسِقِينَ (زخرف ۴۹ تا ۵۴)

بخواندند ساحر، رسول اله

بگفتند از ایزد خود بخواه

اگر با تو دارد وفائی و عهد

عذابش ز ما دور سازد به مهد

گر این شرط بر جای آری سزاست

که گردیم ما هم هدایت به راست

از ایشان بکردیم دور آن عذاب

کناری نهادیم قهر و عقاب

ولی پا نهادند برآن قرار

نماندند بر عهد خود استوار

چو فرعون در بین قومش ندا

برآورد و بر مردمان زد صدا

چنین گفت بر ضد موسی سخن

که این مصر آیا نباشد ز من

مگر زیر قصری که هستم در آن

کنون نیست جوئی ز آب روان ؟

نبینید آیا شکوه و جلال

که دارم من اکنون بدین وصف و حال

که من برترم یا چنین مرد خوار

که مردیست بی حجت آشکار

اگر او رسول خداوند هست

چرا طوق زرین ندارد بدست

چرا پس ملائک ز هفت آسمان

نباشند همراه او این زمان

همی داشت قوش زبون و ذلیل

بدین گونه گفتار بس بی دلیل

که بودند بس فاسق و نابکار

مطیعش بگشتند آن قوم خوار

سنت های انسانی هدف و پیام این قصه ها، ارائه صورتی اصیل و صحیح از ناموسها و سنتهای انسانی است. عبرت و موعظه ای که در قصه های قرآن نهفته است، یادآوری همین سنتهاست. اگر انسانها این پیامهای جاودان را به روشنی درک کنند، افق فراپیش را بصیرانه می بینند و راه را از بیراهه تشخیص می دهند. اکنون به سنتهای برجسته انسانی در قصه های قرآن اشاره می کنیم.

استواری و پایداری عقیدتی مؤمنان

کسی که به آیین و راهی ایمان آورده است، از لحاظ عاطفی و روحی در فضایی قرار می گیرد که هر اندیشه مخالف در نظرش ناصواب جلوه می کند. ارتباط فکری میان مؤمن و اندیشه اش، هر مؤمنی که باشد و هر اندیشه ای که داشته باشد، ارتباطی حبیبانه است: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. (بقره ۱۶۵)**

که فرمان زبتهای دون می برند

بلی بین مردم گروهی درند

که گوئی پرستند پروردگار

چنان دوست دارند بتهای خوار

مُحِبِنْدِ بَرِ اَوْ بَه حُدْ كَمَال

ولی مؤمنان به رب جلال

بینند خود خشم پروردگار

اگر مشرکان ستم پیشه کار

وجود این جوروانی سبب می شود که مؤمن به یک عقیده، بر اندیشه خود پای فشارد و صاحب اندیشه مقابل را گمراه شمارد: **وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (بقره ۱۱۳)**

یهودان بگویند این را مدام

نصاری ندارند برحق مرام

نصاری بگویند این حرف نیز

یهودان ندارند در دست چیز

ولی هر دو ملت بدور از صواب

به نقصان بخوانند متن کتاب

گروهی که در جهل وامانده اند

چنین گفته هائی به لب رانده اند

در این اختلافات پروردگار

بخواهد کند حکم روز شمار

قوم نوح **علیه السلام** به راستی و از صمیم جان، می پنداشتند که خود بر حق و هدایتند و نوح گمراه گشته است: **قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ . قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ . (اعراف ۶۰ و ۶۱)**

بزرگان آن قوم غرق گناه

بگفتند هستی تو گمراه ز راه

بگفتا نباشم من از گمراهان

و لیکن رسولم ز رب جهان

همین استواری بر عقیده است که مؤمنان را اتحاد و همبستگی می بخشد و عواطف و سلیق گوناگون را گرداگرد یک مدار گرد می آورد. پس راز نیرومندی یک قوم در همین همبستگی فکری و اعتقادی شان نهفته است و اگر مردمی از این منبع فاصله گیرند، وحدت ملی شان آسیب می پذیرد. به همین جهت، هرگاه فردی اندیشه ای نو می آورد، ناخشنودی یک قوم را بر می انگیزد و بدگمانی و شوم اندیشی ایشان را دامن می زند: **وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَاهُمْ فَرِيقَانٍ يَخْتَصِمُونَ . قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَ بِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلِ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ . (نمل ۴۵ تا ۴۷)**

چو صالح بیامد به قوم ثمود

که تبلیغ دین الهی نمود

دو فرقه بگشتند آن قوم و کیش

ره جنگ و آشوب بگرفته پیش

به قومش چنین گفت صالح سخن

رسول جهان دیده، مرد کهن

که بر نیک کاری نجسته طریق

بگشتید در بحر عصیان غریق

نخواهید آیا به یکتا خدا

نمایید توبه ز کفر و ریا

امیدست رحمت پروردگار

شود شامل حالتان بی شمار

بدادند او را جواب سؤال

که بر تو بخواهیم زد تیره فال

بفرمود صالح کزین فال بد

یگانه خداوند آگه بود

که گشتید خود موجب این بلا

بگردید بر امتحان مبتلا

همه پیامبران و دعوتگران الهی مشمول همین قاعده بوده اند. هیچ پیامبری نبوده است که از ریشخند و استهزای قوم خود در امان باشد: **و لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ . وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ . (حجر ۱۰ و ۱۱)**

که پیش از تو هم سوی دیگر آمم

رسولان بکردیم مبعوث هم

ز یزدان نیامد رسولی نکو

مگر اینکه کردند انکار او

آنگاه با انواع تهدیدها پیامبران را بیم می داده اند: تهدید به رجم و سنگسار، تهدید به حبس، تهدید به آوارگی و خانه به دوشی، تهدید به سوزانده، تهدید به قتل. و از آن پس، تهدیدها عملی می شده اند. هریک از پیامبران به یک یا چند نوع از این تهدیدها و همانندهای آنها گرفتار گشته است. به همین دلیل، دعوت پیامبران همواره به نوعی با گذشته پیوند داشته است تا مردم یکسره آن را تازه و بدیع نشمرند و از آن نگریزند.

از این گذشته، پیوند خاص عاطفی و اجتماعی هر پیامبر با مردم خویش و همزبانی اش با آنان سبب می شده که هم از دامنه خصومت با این اندیشه تازه رفته رفته کاسته شود و هم پیامبر با دلسوزی و پامردی راه خویش را ادامه دهد و بر رسالت خود پای بفشارد.

پیامبران خدا به دلیل داشتن همین بینش صحیح از ناموس اجتماع و سنت طبیعی انسانی، در برابر آزارها و گزندها صبوری می ورزیدند و با ایمان و اعتقادی روشن، آزارشان را برخاسته از همان حسّ طبیعی می دانستند.

پس هرگز توده ها را دشمن خویش نمی شمردند و با اسلوبهایی که خداوند به آنان تعلیم می کرد، رفته رفته در ایمان آنان تصرّف می کردند تا اندیشه توحیدی را جایگزین آن سازند.

خوشبینی و امید پیامبران نسبت به آینده

پیامبران به راه و مرام خود ایمان داشتند و از این رو هرگز نسبت به پیروزی خویش شک نمی کردند. پیروزی برای آنها عمل به وظیفه انذار و تبشیر بود و وعده الهی همواره در جانشان چراغ رسالت را برمی افروخت: **ثُمَّ نُجِّی رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ (یونس ۱۰۳)**

رهانیم از هر بلایی و ریش

همه مؤمنان و رسولان خویش

به خود فرض کردست اندر قضا

نجات همه مؤمنان را خدا

حتّی گاه فشارها و آزارها سبب می شده است که پیام آوران الهی در آستانه افسردگی قرارگیرند، ولی باز همان امید به آینده و چشمداشت به لطف خداوند آنان را نجات می داده است:

وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِّی الْمُؤْمِنِينَ. (انبیاء ۸۷ و ۸۸)

غضبناك گردید و بیرون بشد

به یاد آر یونس که از قوم خود

گمان کرد هرگز به سختی دچار	نمی‌گردد از سوی پروردگار
چو افتاد در ظلمت آن نیک مرد	بدین گونه از ترس فریاد کرد
منزه توئی ای یگانه خدا	خودم بر خودم ظلم کردم روا
دعایش اجابت نمودیم، هم	رهاندیم او را ز گرداب غم
که این گونه یزدان نماید رها	همه مؤمنان را ز دام بلا

گاه نیز در آستانه ناامیدی، خداوند نشانه‌هایی از رحمت و نصر را بر پیامبران خود نازل می‌فرموده است تا این امید بیشتر در جان آنان قوت گیرد و در لحظه‌های سخت احساس تنهایی نکنند: **حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ**. (یوسف ۱۱۰)

پس آن قدر مردم ز کبر و منی	نمودند با مرسلین دشمنی
که کم کم رسولان نیکوسرشت	بگشتند مایوس از سرنوشت
تصور نمودند اهل عفاف	که این وعده نصر باشد خلاف
در آن حال آمد زمانی فرا	که یاری ایشان نماید خدا
کسی را که خواهد، خدای حیات	ز ظلمت رهاند، ببخشد نجات
خود از مجرمان، رب والامقام	بدون گمان می‌کشد انتقام
که این حکم قطعی بود از خدا	دگرگون نگردد به دور قضا

قصه‌هایی که از اقوام پیشین در قرآن آمده‌اند، عوامل مهم روحی در کاستن از فشارهای روانی بر پیامبر ما بوده‌اند.

در خلال همین رویدادها، قلب پیامبر قوت می‌گرفته است، زیرا آثار نصر و رحمت خداوند را برای پیام‌آوران پیشین به روشنی می‌دیده است. همین تجربه‌های پیروز پیشین، مؤیدی بزرگ برای ادامه راه محمد بوده است.

رویاری دو جبهه خیر و شر تأکید ما بر مبارزه نیروهای خیر و شر از این روست که در قصه های قرآن، توالی رویدادها و حضور اشخاص و اشیا بر پایه همین مبارزه و قرار گرفتن در یکی از این دو جبهه معنا می یابد. خیر و شر، هریک، ضوابط و ویژگی های خود را دارد. مهم ترین ویژگی خیر آن است که برای فرد و جامعه سودمند باشد و در عین حال، زبانی به فرد و جامعه نرساند. در قصه قرآنی، نبرد میان این دو نیرو در عرصه ایمان و کفر بروز می یابد. همه تلاشها و دعوتها نیز بر همین مدار شکل می گیرند.

قصه نوح را در نظر آورید که از لحاظ زمانی، از قصه های نخست قرآن است و بارها در کتاب خدا تکرار گشته است. در این قصه، همواره سخن از دعوت به عبادت خدای یگانه است. و همیشه نیز این دعوت با انکار و عناد رویاروی می شود.

این دعوت ۹۵۰ سال به درازا می انجامد و کافران تا آنجا پیش می روند که نوح را از سنگسار شدن بیم می دهند. این تأکید بر ایمان و کفر، البته از آن رو نیست که قرآن به دیگر چهره های خیر و شر بی اعتناست، بلکه از این جهت است که ایمان عصاره همه خیرها و کفر چکیده همه شرهاست.

پس هرگاه نبرد ایمان و کفر نمایش داده شود، در حقیقت مبارزه میان همه خیرها و همه شرها نمایان ده شده است. از این دیدگاه، رهاورد ایمان، سراسر، پاکی و رشد و بر و بار است که در «هدایت رب» جلوه می یابد: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ.** (یونس ۹)

بگشتند مؤمن شده نیک کار

همانا کسانی که بر کردگار

سرانجام جنت بر ایشان سزاست

خداوندشان ره نماید به راست

که جویدست زیر درختان آن

بمانند جاوید اندر جنان

اما کفر، سراسر، هیچ و پوچ و حسرت و بی برو باری است: **وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (نور ۳۹)**

ز ناباوران بشنو این حسب حال	چنین بوده و هست اندر مثال
همانند يك خشك بَرُّ و سراب	که تشنه گمان می برد هست آب
شتابان بدان سوی گردد دوان	ولی هیچ آبی نبیند روان
ببیند که یزدان بر او ناظرست	به ثبت عملهای او حاضرست
خدا هست حقا سریع الحساب	جدا می کند اهل لطف از عذاب

و در منظری دیگر: **مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ. (ابراهیم ۱۸)**

عملهای کفار در روزگار	بود همچو خاکستری پست و خوار
که چون تندبادی وزد در هوا	سپارند خود را به باد فنا
هم از کوشش خود چه سهل و چه سخت	نبینند سودی همه تیره بخت
ضلالت همین است اندر حیات	که باشند دور از طریق نجات

این مبارزه مستمر میان ایمان و کفر، گرچه در ظاهر غبار برمی انگیزد و فریاد نبرد می پراکند، در حقیقت تصفیه گاهی است تا بدی ها و ناپاکی ها از چهره جهان زدوده شوند و زیبایی و پاکی ها جلوه کنند.

این حکایت، درست همانند مثل تنگنا و درد زایمان است که گرچه خود بحرانی سخت است، رهاوردی مبارک و شیرین دارد: زایش یک مولود جدید!

عرصه های مبارزه

و اما عرصه های این مبارزه همیشگی! در قصه های قرآن، چند عرصه اصلی برای مبارزه ترسیم گشته است:

۱. عرصه نفس مهمترین نوع مبارزه، نبردی است که درون انسان برپا می گردد. با این حال، هرگز قصه قرآنی در دایره این نبرد به تنگنا دچار نمی شود، بلکه پس از ترسیم صحنه، راهی به بیرون می گشاید تا نشان دهد که آنچه اصالت دارد نجات انسان در این عرصه است. در قصه صاحب دو باغ، یک انسان از زیبایی و شکوه باغهای خویش به غرور و خودبینی دچار می شود و با خود می پندارد: **وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا . وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا** (کهف ۳۵ و ۳۶)

بسی ظلم بر نفس خود می نمود

به باغ خودش رفت و سرمست بود

به دارایی من فناپی رسد

بگفتا ندارم گمان تا ابد

نشاید که در باورم آید آن

مرا بر قیامت نباشد گمان

دگرباره آیم ز بعد از فنا

اگر هم که بفرض، سوی خدا

یکی باغ یابم از این نیک تر

همانا که در آن جهان دگر

اما قصه به همین جا پایان نمی پذیرد، زیرا این جا نقطه غلبه هوا و هوس در عرصه مبارزه است. همین جاست که ندای انسان حقیقی بر می خیزد **اَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا . لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا . وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرْنِ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَ وُلْدًا . فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا . أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا** کهف ۳۷ تا ۴۱

رفیقی که بسیار بودی فقیر	ولی عشق یزدان بُدش در ضمیر
بگفتا تو آیا به یزدان پاک	که اول ترا آفریده ز خاک
سپس از یکی نطفه ات آفرید	ترا کرد مردی تمام و رشید
کنون از دَرِ کفر آبی بدر	ز یزدان چرا گشته ای بی خبر؟
ولی من که رَبِّم بود آن اله	شریکی نخوانم بر او، هیچگاه
تو آن دم که در باغ وارد شدی	که مفتون این مال و ثروت بُدی
نگفتی چرا، طبق میل خداست	هرآن چیز کاندرا جهان پابجاست
به غیر از خدا نیست ربی دگر	که باشد توانا به خلق اثر
گر امروز من را به فرزند و مال	فروتر ببینی ز خود در مآل
نگردی تو مغرور بر این صفت	که داری چنین رتبت و منزلت
امیدست در دل که یکتا خدا	به من باغ بهتر نماید عطا
یکی شب ترا نیز از آسمان	یکی آتش افتد بدین بوستان
که چون صبح شد باغ تو سریه سر	چو خاکش شود صاف اندر نظر
و یا چونکه صبح آمدی از یمین	رود جوی آبش فرو در زمین
که دیگر نیاری تو آبی بدست	به حسرت نشینی خود از این شکست

و در این لحظه است که رشته های پندار از هم می گسلند و حقیقت در عرصه نبرد پیروز می شود: **وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا . وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا .** (کهف ۴۶ و ۴۷)

چو بگذشت از آن گفتگو مدتی

همه میوه ها را رسید آفتی

به هم می زد از حسرت او هر دو دست

فروریخته آن همه داربست

همی گفت ای کاش بر کردگار

شریکی نیاوردمی در شمار

نبد یآوری تا رهند ورا

در آن لحظه از خشم یکتا خدا

توانش کجا بود آن دم کجا؟

که یاری رساند به خود ز آن بلا

۲. عرصه رویارویی دو انسان

قرآن اعتراف می کند که انسانها با طبایع و انگیزه ها و خواسته ای گوناگون زندگی می کنند و از این رو همواره در رقابتی سخت به سر می برند. اما اگر این رقابت به نبرد میان حق و باطل بینجامد، باز این گروه انسانی است که پیروز جلوه می کند و بر جبهه باطل چیره می شود. در قصه فرزندان آدم، روشنترین صحنه نبرد میان دو انسان، یکی در موضع حق و دیگری در موضع باطل، ترسیم می شود. انگیزه تجاوز یکی از این دو چیست و در حقیقت میان آنان چه می گذرد؟ قصه را از قرآن بشنویم:

وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً اِبْنِ اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ لَاقْتُلَنَّكَ قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ . لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِيْ مَا اَنَا بِبَاسِطِ يَدِيْ اِلَيْكَ لَاقْتُلَكَ اِنِّيْ اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ . اِنِّيْ اُرِيْدُ اَنْ تَبُوْا بِاِيْمِيْ وَ اِيْمِكَ فَتَكُوْنُوْنَ مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الظّٰلِمِيْنَ . فَطَوَّعَتْ لَهٗ نَفْسُهٗ قَتْلَ اَخِيْهِ فَقَتَلَهٗ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ . فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهٗ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ اَخِيْهِ قَالَ يَا وَيْلَتِيْ اَعَجَزْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَاُوَارِي سَوْءَةَ اَخِيْ فَاَصْبَحَ مِنَ النَّٰدِمِيْنَ (مائده ۲۷، ۳۱)

بخوان ماجرای دو فرزند را

کن آویزه گوش این پند را

که بهر تقرب به وجهی نکوی

به قربان نمودن نهادند روی

به قابیل نامد، چنین سرگذشت	ز هابیل، حاجت پذیرفته گشت
سرت را جدا می نمایم ز تن	به هابیل گفتا همانا که من
پذیرد خداوند قربانیم	بگفتا گنهکار هرگز نیّم
به رغبت پذیرد به شوق و رضا	که قربانی متقین را خدا
نه بر قتل تو هیچ دستی زَنم	اگر دست آری سوی گُشتنم
کنم آشکارا، نسازم نهان	که می ترسم از کردگار جهان
گناهان تو را افتد اندر شمار	بخواهم که گردی از اصحاب نار
دوم هم گناهی که کشتی مرا	گناه تخلف ز امر خدا
در آن شعله آتش پُرفروز	بلی ظالمان را ببایست سوز
به قتل برادرش وادار کرد	سپس نفس اماره اش خوار کرد
کجا از زیانش تواند گریخت	به قتلش رسانید و خونش بریخت
که گودال سازد، همان خاک را	کلاغی برانگیخت آنکه خدا
کند زیر خاک آن جسد را نهان	مگر تا بیاموزد او را چسان
که آیا من عاجزترم از غراب	تأسف کنان کرد بر خود خطاب
نهم جسم پاکش به تیره مغاک	که سازم جسد را نهان زیر خاک
پشیمان بگردید آن تیره بخت	به خاکش سپرد و از این کار سخت

می بینید که انگیزه تجاوز، حسد است. و از آنجا که همین انگیزه، خاستگاه اصلی نبرد است، قرآن از ریشه آن و دلیل پذیرفته نشدن قربانی یک برادر سخنی نمی گوید. برادری که نماد نیروهای باطل است با تأکید برجسته، برادر خویش را به قتل تهدید می کند و در برابر، برادری که نماد نیروهای حق است، با او به ملامت سخن می گوید و از مرز ادب و خداپروری در نمی گذرد.

و آنگاه که نوبت به انتخابی بزرگ می رسد، او که می تواند قاتل باشد مقتول بودن را بر می گزیند، زیرا آنجا که یا باید قاتل بود و ظالم، و یا مقتول بود و مظلوم، حق در چهره دوم ظهور می یابد. و از پس این قتل ظالمانه، ندامت ظالم رخ می نماید و بی درنگ چهره پیروز حق که در همه تاریخ قاعده ای بنا می نهد:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. (مائده ۳۲)

بیامد یکی حکم بر این سبب	به قوم یهودان ز درگاه رب
کسی کاو نکردست هرگز فساد	بریزید اگر خون او در بلاد
همانند آنست بی چند و چون	که از کل مردم بریزید خون
هرآن کس به شخصی ببخشد حیات	ز چنگال مرگش ببخشد نجات
بود مثل اینکه بدادست جان	به هرکس که بودست اندر جهان
رسولان فرستاد پروردگار	به همراهشان معجزات آشکار
ولی باز از خلق جمعی زیاد	زیاده روی می کنند از عناد



بخش دهم : قصه ی آغاز آفرینش انسان و هستی

آن گاه آهنگ آسمان کرد و آن دودی بود. یعنی مبدأ خورشید و سیارات همه چیزی دود آسا بوده است. **ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (فصلت ۱۱)**

چو بر خلقت آسمان رو نمود
که بودند این آسمانها چو دود
بفرمود ای آسمان و زمین
شتابید بر سوی رب مهین
چه با شوق و رغبت چه با جبر و زور
شتابید بر سوی رب غفور
بگفتند حقا که با اشتیاق
به سویت شتابیم بر این سیاق

شب را بر روز فرو می پیچد و روز را بر شب فرو می پیچد. (زمره ۵)

تمام سماوات و خاک زمین
بحق آفریدست یزدان دین
شب و روز را حق فراخوانده است
به هم هریکی را بپوشانده است
به تسخیر آورد خورشید و ماه
که در وقت معلوم پویند راه
بدانید ای بندگان، کردگار
عزیزست و غفار و با اقتدار

این آیه را وقتی می توانیم درست توجیه و تفسیر کنیم که قایل به کرویت زمین باشیم و گردش آن را در حالی که نیمی از آن تاریکی و نیمی همواره روشن است بپذیریم.

... نه خورشید را سزد که با ماه درگیر شود؛ و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در مداری [جداگانه] شناورند. **لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (یس ۴۰)**

نه خورشید در طی این خاص راه
بزیبید که نزدیک گردد به ماه

شب از روز پیشی نگیرد دگر که این هم بود حکمتی بر بشر

که دارند هریک معین مدار در آن می نمایند سیر و گذار

قرآن فضا را چون فراخنایی که از آن راه‌های گوناگون می‌گذرد ترسیم می‌کند: و پس از آن زمین را در حال غلتانیدن گسترده. **وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ** (ذاریات ۷)

بر این آسمان نیز سوگند باد که دادار آن را مشبک نهاد

و نیز در آیه‌ی پر مغز دیگری که بر خلاف پندار مفسران قدیمی ارتباطی به روز رستاخیز ندارد زمین را در حال حرکت رقم می‌زند: و کوه‌ها را ساکن می‌پنداری و حال آنکه آن‌ها ابر آسا در حرکتند! **وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ** (نمل ۸۸)

تصور کنی کوه‌ها ساکنند سبکبار چون ابر حرکت کنند

که این آفرینش از آن ذو‌المن است که هر چیز هم محکم و متقن است

هماناست آگه ز کردارتان به اندیشه‌ها نیز بر کارتان

این امر صرفاً بیان یک حقیقت علمی است که هم اکنون نیز صادق است و گرنه اگر خدا می‌خواست وضع کوه‌ها را در روز قیامت ترسیم کند به گونه‌ی دیگر توضیح می‌داد چنان که درباره‌ی کوه‌ها از تو می‌پرسند بگو: پروردگارم آن‌ها را یک سر ریز ریز خواهد کرد! همچنان که در مورد آب‌های زیر زمینی فرماید: مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان بارشی فرو آورد پس آن را در چشمه‌هایی که در [طبقات زیرین] زمین است رشته رشته روان کرد؟ **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فِتْرَاهُ مُصَفَّرًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ** (زمر ۲۱)

نبینی مگر چون یگانه خدا بباراند از آسمان آب را

بسی چشمه ها کرد هر سو روان دوصد گشت سرسبز روئید از آن

دگرباره رو بر خزان آورند ز زردی نصیبی گران می برند

سپس خشك گردند و نابود و خوار به فرمان و دستور پروردگار

هرآن کس که او هست اهل خرد بسی پندها زین سخن می برد

آن گاه یادی از مبدأ زندگی می کند و هر چیز زنده‌ی را از مبدأ آب پدید آوردیم وَ جَعَلْنَا

مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ (انبیاء ۳۰)

ز آبی که آمد فروز آسمان همه چیز زنده شد و یافت جان

و خدا هر جنبه‌ی را از آب آفرید وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ. (نور ۴۵)

ز آب آفریدست یزدان پاک همه جانداران در این تیره خاک

آیا به آن کس که تو را از خاک نرم خلق کرد کافر شدی؟! أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ

تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا (کهف ۳۷)

بگفتا تو آیا به یزدان پاک که اول ترا آفریده ز خاک

سپس از یکی نطفه ات آفرید ترا کرد مردی تمام و رشید

کنون از در کفر آبی بدر ز یزدان چرا گشته ای بی خبر؟

قرآن گاه آغاز آفرینش را از **آب** و زمانی از «**تراب**» (خاک زراعتی) و هنگامی از **طین** یا

از **لای بدبو** می داند که با اکتشافات علمی سازگار است. بدین ترتیب خدا تمام اصناف

جانوران را با انسان پیوند می دهد. چگونه پیامبر در چهارده قرن پیش که هنوز دانش

زمان نیز اقتضا نمی کرده از این امر آگاه شده است؟ آیا بر حسب تصادف یا القاء

ناخودآگاه بوده؟ ولی اطلاعاتی که قرآن به ما می دهد یکی دو تا نیست که بر تصادف

حمل کنیم یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ راستی را که ای انسان تو به سوی پروردگارت تلاش کننده‌ی، با تلاشی هر چه تمام‌تر، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد. (انشقاق ۶)

الا آدمی سوی یزدان خویش به سختی بکوشی و آبی به پیش
بباید یکی روز فرجام کار لقا بایدت کرد با کردگار

و از آنجا که مثال اعلیٰ به خدا تعلق دارد، آدمی باید همواره کوشا باشد که از **عالم ملک** به سوی **عالم ملکوت** خیر بردارد تا سرانجام کمال خود را احراز کند. چرا که عهد الست بر این رفته است. و چون پروردگارت از اعقاب و زاد و رود فرزندان آدم [پیمان فطری] گرفت و خود آن‌ها را بر خودشان به گواهی واداشت که **آیا من پروردگار شما نیستم!**؟ پاسخ دادند: **چرا گواهی دادیم**، تا مبادا روز قیامت بگویند ما از این [امر] غافل بودیم یا مبادا بگویید: جز این نبوده که پدران ما از دیر باز شرک ورزیده بودند و ما هم زاد و رود [آن‌ها] از پی ایشان بودیم! آیا ما را به [کیفر] آنچه هرزه کاران انجام داده‌اند هلاک می‌کند؟ و این گونه آیات خود را به تفضیل باز می‌نماییم و امید که آن‌ها [به سوی حق] باز گردند. (اعراف ۱۷۲-۱۷۴)

به دنبال این آیه و موید همین معنا، می‌فرماید: و چون خداوند از پیام‌آوران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده‌ی آمد که آنچه را پیش شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یارایش کنید! فرمود: **آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟** پاسخ دادند: اقرار کردیم!

فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم. (انعام ۱۶۲-۱۶۳) بدین ترتیب آدمی با رنج و تلاش برای عروج به جهان برین و رهیدن از آلودگی‌های زمین در برابر پروردگار جهان، اسلام یا تسلیم را بر می‌گزیند زیرا که رستگاری همه در این تمکین است.

بخش یازدهم : تصویرهای هفت گانه قصه آدم

قصه آدم و رانده شدنش از بهشت در هفت جای آمده است: بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه، و ص. این هفت تصویر در امتداد یکدیگرند و در مجموع قصه ای واحد را می سازند. به این هفت تصویر بنگرید:

تصویر قصه در سوره بقره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا
وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ . وَ
عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ
صٰدِقِیْنَ . قَالُوْۤا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ . قَالَ یٰۤا
اٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّآ اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ
وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ . وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْۤا لِاٰدَمَ
فَسَجَدُوْۤا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَۤ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ . وَ قُلْنَا یٰۤاٰدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ
زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ کُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُوْنَا مِنَ
الظّٰلِمِیْنَ . فَآزَلَهُمَا الشَّیْطٰنُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِیْهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوْۤا بَعْضُكُمْ
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِی الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ اِلٰی حَیْنٍ . فَتَلَقٰی اٰدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمٰتٍ فَتَابَ
عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ . قُلْنَا اهْبِطُوْۤا مِنْهَا جَمِیْعًا فَاَمَّا یٰۤاٰدَمُ فَسَمَّیْنَاکَ اٰدَمَ
وَ جَعَلْنَاکَ نَبِیًّا وَ وَضَعْنَاکَ الْاِسْمَآءَ لَکَ وَ لَمْ نَجْعَلْ لَکَ مِنْهَا سَمًّا اِلَّا لَیْسَۤ اَبٰی وَ اٰدَمَ
تَبِعَ هُدٰی فَلَآ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ . وَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا وَ كَذَّبُوْۤا بِآیٰتِنَاۤ اُولٰٓئِکَ
اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ (بقره ۳۰ تا ۳۹)

به جمع ملائک بگفت این چنین

چو پروردگارت خدای مهین

به روی زمین جانشین برقرار

همانا نمایم من کردگار

کسانی بخواهی کنی جانشین

بگفتند آیا به روی زمین

که بسیار ورزند کار فساد
 اگرچه که ما خویشان روز و شب
 خدا گفت از رمز خلقت همی
 خداوند چون خوان خلقت نهاد
 سپس اسم ها را به جمع ملک
 بفرمود آنگه که اسماء و نام
 بیان می نمائید اینک شما
 ملائک بگفتند سبحان توئی
 به جز آنچه خود یاد دادی به ما
 همانا توئی کردگار علیم
 خدا گفت ای آدم آگاه ساز
 پس آنگاه آدم زبان برگشود
 بفرمود آنگاه پروردگار
 که آگاه هستم به غیب و نهان
 بدانم همه چیزها را عیان
 پس آنگه خداوند دستور داد
 همه سجده سازید بر آدمی
 ملائک نهادند سر بر سجود
 تکبر بورزید شیطان پست
 به آدم بگفتیم «ای خوش سرشت»
 ز هر نعمتی چون بخواهید خواست
 بریزند همواره خون در بلاد
 نماییم تسبیح و تقدیس رب
 ندانید چیزی که من دانمی
 به آدم همه اسم ها یاد داد
 بیان کرد یکتا خدا تک به تک
 بیان می نمائید اینک تمام
 اگر راستگوئید در ادعا
 به دور جهان پاک یزدان توئی
 ندانیم چیزی دگر ای خدا
 که در کار خود نیز هستی حکیم
 که اسماء را خود چه بودست راز
 حقایق به جمع ملک رو نمود
 نگفتم مگر بر شما آشکار؟
 چه اندر زمین و چه هفت آسمان
 چه روشن بود آنچه باشد نهان
 به جمع ملائک چنین حکم راند
 تامل نورزید حتی دمی
 جز ابلیس آن خیره چشم عنود
 بگردید با کافران هم نشست
 تو با جفت خود باش اندر بهشت
 در آنجا مهیاست بی کم و کاست

نگردید نزدیک بر این درخت	که گردید چون ظالمان تیره بخت
پس آنگاه ابلیس با مکر و شر	به لغزش درافکند آن دو بشر
بخوردند از میوه آن درخت	که ممنوع گردیده بودند سخت
چو عصیان نمودند اندر مرام	از آنها ستانندیم ارج و مقام
بگفتیم آئید اینک فرود	ز فردوس اعلی ز باغ خلود
که برخی شما مردمان بشر	چو خصمید با مردمان دگر
کنون تا زمانی که آید هلاک	سکونت گزینید بر روی خاک
بیاموخت آدم ز پروردگار	کلام و سخن های بس استوار
که گردید باعث که یکتا خدا	پذیرد از او توبه را از خطا
خدای رحیمست توبه پذیر	بسی مهربان است آن بی نظیر
بگفتیم حقا یکایک برون	بیایید از باغ جنت کنون
پس آنگه که از لطف یکتا خدا	رسولی فرستد برای شما
هرآن کس کند پیروی از رسول	کند دین و آئین او را قبول
نخواهد شود هیچ گه بیمناک	نه اندوه دارد ز چیزی نه باک
ولی کافران به یکتا خدا	که کردند تکذیب آیات ما
از اصحاب نارند آنها تمام	بسوزند در آتش آن مدام

تصویر قصه در سوره اعراف

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ . قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ . قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ . قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ . قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ . قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي

لَا فَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَاتَيْنَهُمْ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ
 وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ . قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ
 مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ . وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ
 حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ . فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ
 لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءَتَيْهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ
 تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ . وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ . فَدَلَّيَهُمَا
 بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ
 وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ
 قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ . قَالَ اهْبِطُوا
 بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ . قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا
 تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ (اعراف ۱۱/۲۵)

چرا سر بیچی تو از امر ما	پس آنگاه در داد یزدان ندا
از این سرکشی مقصدت خود چه بود	که چون امر دادم ترا بر سجود
چگونه بر او سجده ای آورم ؟	بگفتا که من ز آدمی برترم
بشر را ز تیره گلی نرم و سست	تو من را ز آتش بکردی درست
که بازای از این مقامت فرود	پس آنگاه ایزد بر او لب گشود
که خواهی شراب بزرگی چشی	نزیدد تو را کبر و گردنکشی
که هستی تو از، زمره افراد دون	از این جایگاه نکو، رو برون
کنم بندگان گمره از راه راست	بگفتا چو میلست به طردم بخاست
که ما ظلم کردیم بر خویشان	بگفتند با کردگار این سخن
گناهی که کردیم و آن زشت کار	کنون گر نبخشائی ای کردگار

همانا که از خاسران گشته ایم ۳۳ به رنگ زیان دست آغشته ایم

تصویر قصه در سوره حجر (۱۲۶ تا ۱۴۲)

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآ مَسْنُونٍ . وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ . وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآ مَسْنُونٍ . فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُوْحِيْ فَقَعُوْا لَهٗ سٰجِدِيْنَ . فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ . اِلَّا اِبْلٰسَ اَبٰى اَنْ يَّكُوْنَ مَعَ السّٰجِدِيْنَ . قَالَ يَا اِبْلٰسُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُوْنَ مَعَ السّٰجِدِيْنَ . قَالَ لَمْ اَكُنْ لَاسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآ مَسْنُونٍ . قَالَ فَاخْرِجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ ۝۱۴ وَ اِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ . قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِيْ اِلٰى يَوْمٍ يُبْعَثُوْنَ . قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ . اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ . قَالَ رَبِّ بِمَا اَعُوْثِيْتَنِيْ لِاَزِيْنٍ لَّهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ لَآعُوْثِيْنَهُمْ اَجْمَعِيْنَ . اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ . قَالَ هٰذَا صِرَاطٌ عَلٰى مُسْتَقِيْمٍ . اِنَّ عِبَادِيْ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ اِلَّا مَنْ اَتَّبَعَكَ مِنَ الْغٰوِيْنَ .

خداوند فرمود می رو برون ۱۴ تا ۳۳ که رانده ز درگاه هستی کنون

خداوند فرمود می رو برون که رانده ز درگاه هستی کنون

ترا هست لعنت ز یکتا خدا که تا روز محشر بیاید فرا

چنین گفت اهریمن پُرس‌تیز مرا مهلتی بخش تا رستخیز

بفرمود مهلت بدادم تو را که تا روز معلوم یابی بقا

پس از آن بگفتا به یکتا خدا چو گمراه کردی ز راهت مرا

همه چیزها را به روی زمین دهم جلوه در چشم آدم چنین

که گمراهشان سازم از راه راست بجز مخلصی را که عبد خداست

بگفتا که پاکی است، راه درست اگر سوی یزدان کسی راه جست

که هرگز برآن بندگان مرد و زن که هستند مخلص به درگاه من

نگردی مسلط ، مگر جاهلان ۴۲ که پویند دنبال تو غافلان

تصویر قصه در سوره اسراء

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلٰسَ قَالَ ؕ اَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيْنًا .
قَالَ اَرَاۤءَيْتَكَ هٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلٰٓى لَيْۤسَ اٰخَرْتَنِ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَاحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ اِلَّا
قَلِيْلًا ۝۶۲ قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاۤؤُكُمْ جَزَآءًا مَّوْفُوْرًا . وَ اسْتَفْزِرُّ
مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِى الْاَمْوَالِ
وَ الْاَوْلَادِ وَ عَدُوْلِهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰنُ اِلَّا غُرُوْرًا . اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ
وَ كَفٰى بِرَبِّكَ وَ كِيْلًا . (اسراء ۶۱ تا ۶۵)

نمائید بر آدم اینک سجود	بگفتیم ما بر ملائک که زود
بدین روی از درگهم گشت طرد	همه سجده کردند شیطان نکرد
که او را ز گل داده ای جان پاک	بگفتا چه سجده بیارم به خاک ؟
بدادی به من عزت و سروری ؟	مگر آدمی را در این برتری
به تأخیر در افکنی ای خدا	اگر مرگ من تا زمان جزا
تمام بشر را نمایم مهار	بجز عده ای کم، سرانجام کار
سپارد دل و دیده خود گرو	خدا گفت می رو که هرکس به تو
بسوزید در آتش آن مدام	به دوزخ بیفتند چون تو تمام
همه مردمان را به گفتِ دروغ	اگر می توانی بکش زیر یوغ
بر آنها خروشید از هر طرف	برو با همه لشکرت صف به صف
فریبی بده مردمان را تو نیک	در اموال و اولاد می شو شریک
سراسر فریبست خود آن سخن	اگر وعده ای می دهد اهرمن
مسلط نگردی ز مرد و ز زن	تو بر آن کسی کاو بود عبد من

نگهبان آنهاست پروردگار

کفایت نماید در انجام کار

تصویر قصه در سوره کهف

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ
أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا. (کهف ۵۰)

به یاد آر وقتی به جمع ملک

بدادیم فرمان، کنون یک به یک

نمایید سجده بر این آدمی

که از خود دمیدم به خاکش دمی

همه سجده کردند جز اهرمن

که پیچید ناگه سر از حکم من

فراموش کردید من را کنون ؟

بخواهید یاری ز شیطان دون ؟

ز شیطان و فرزندهایش چرا

گرفتید یاور به راه خطا

چو ابلیس باشد شما را عدو

چگونه بخواهید یاری از او

پس این ظالمان ز درگاه رد

تجارت نمودند با خود چه بد

تصویر قصه در سوره طه

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى . فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ
وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى . إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى .
وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى . فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى
شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْئَى . فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْءَتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ
عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى . ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى .
قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ
فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى . (طه ۱۱۶ تا ۱۲۳)

به آدم خطاب آمد آنکه ز دوست

که شیطان تو و همسرت را عدوست

مبادا شما را ز باغ بهشت	برون آورد با عملهای زشت
اگر هم نمایید این گونه کار	بگردید خود بر شقاوت دچار
برایت مهیاست اندر جنان	هر آنچه ترا میل باشد برآن
نمانی گرسنه تو اندر بهشت	نه عریان بمانی به اندام زشت
نه آزار بینی ز گرمای داغ	نه تشنه بمانی در این سبز باغ
ولی باز شیطان فریبش بداد	بسی وسوسه در دلش در نهاد
بگفتا نشانت دهم آن درخت	کز آن ملك جاوید یابی و بخت ؟
بخوردند از میوه های جنان	که ممنوع گردیده بودند از آن
چو خوردند ز آن میوه ها در کنار	بشد زشت اندامشان آشکار
همی خواستندی به برگ شجر	پیوشند اندام خود را دگر
چو آدم به یزدان خود کرد پشت	ز دست ضلالت بر او خورد مشت
خدا توبه اش را نمودی قبول	هدایت بفرمود و کردش رسول
پس آنگاه یزدان خطابش نمود	که از جنت آیی اینک فرود
که در نسل انسان فتد دشمنی	بود ریشه اش نیز ما و منی
چو از جانب من رسد رهنما	بگوید ره راست را بر شما
هرآن کس بگردید پیروزوی	نسازد ره گمراهی هیچ طی
نه بدبخت گردد، نه هرگز شقی	همانا شود رستگار و تقی

تصویر قصه در سوره ص

قُلْ هُوَ نَبُوٌّ عَظِيمٌ . أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ . مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ . إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ . إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ . فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ . فَسَجَدَ الْمَلَأِكَةُ

كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ . إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ . قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ . قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ . قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَأَنَّكَ رَجِيمٌ . وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ . قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ . قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ . إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ . قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ . قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ . لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ . (ص ٦٧ تا ٨٥)

بگو بسس عظیمست حقا خبر	٦٧	پیامی که از جنت است و سقر
ولی از نیوشیدنش هر دمی	٦٨	چرا روی تابند این مردمی
ملائك که در خلق جنس بشر	٦٩	خصومت بکردند با همدگر
به من وحی بنمود یزدان من		که آگه نبودم من از آن سخن
مرا وحی ناید ز رب مهین	٧٠	بجز اینکه باشم نذیری مبین
به یاد آر وقتی که پروردگار	٧١	به جمع ملائك بگفت آشکار
که می آفرینم بشر را ز گل		ببخشم بر او فکرت و جان و دل
به یاد آر وقتی که پروردگار	٧٢	به جمع ملائك بگفت آشکار
که می آفرینم بشر را ز گل		ببخشم بر او فکرت و جان و دل
ملائك بکردند سجده تمام	٧٣	توجه نمودند برآن پیام
جز ابلیس مغرور کاو کبر کرد		شد از کافران و بگردید طرد
پس آنگاه یزدان به شیطان بگفت	٧٥	چه نیکو نگر در گفتار سفت
چه چیزی تو را مانع کار بود		که هرگز نکردی بر انسان سجود
به دست توانای خود جان و جسم		بدادم بشر را به نیکوی قسم
تکبر نمودی تو ای خودپسند		مگر رتبه ات بود چندان بلند

نگرش مجموعه ای به هفت تصویر برخی از جلوه ها در بعضی از تصاویر موجودند و در بعضی دیگر مفقود. یعنی زاویه دید و نوع نگاه سبب شده که بعضی از جلوه ها گاه نمود پیدا کنند و گاه پوشیده بمانند. اما برای قضاوت درباره این قصه باید هر هفت تصویر را یک جا دید. چنین تماشای جامعی می تواند نگاهی مُشرفانه را در پی داشته. در این نگاه، مجموعه حوادث قصه را به این ترتیب می توان در شمار آورد:

۱. خبر دادن از آفریده ای نو به نام آدم. (یک جای: بقره)
۲. اعلانِ مادّه ای که این موجود از آن آفریده شده است. (دو جای: حجر و ص)
۳. دعوت خداوند از فرشتگان برای سجده کردن بر این آفریده. (۷ جا)
۴. سرباز زدنِ ابلیس از سجده نزد آدم و دلیل آوری اش برای این امتناع. (۷ جا)
۵. بیرون راندن ابلیس از بهشت و اعلان نبرد ابلیس برای گمراه سازی آدم (۷ جا)
۶. سفارش خدا به آدم که از حيله های ابلیس بر حذر باشد. (بقره، اعراف، طه)
۷. نهي آدم و حوّا از نزدیک شدن به درختی در بهشت. (دو جای: بقره، اعراف)
۸. افتادن آدم و حوّا در دام ابلیس و خوردن از میوه درخت ممنوع (۲ جای: اعراف، طه)
۹. عتاب خدا نسبت به آدم و پشیمانی وی و پذیرش توبه اش. (بقره، اعراف، طه)
۱۰. بیرون شدن آدم از بهشت و ترسانیده شدن خود و خاندانش از حيله های ابلیس. (بقره، اعراف، طه)

این ده مقطع مهم که تشکیل دهنده قصه آدم هستند، در آن هفت جایگاه پراکنده شده اند و هر بار با تصویری ارائه گشته اند. هر جا که تکراری محض در میان است حلقه های اتصال شکل می گیرد و هر جا که تفاوتی در بیان به چشم می خورد، غایت

و هدفی در کار است. این غایت عبارت است از نمایاندن قصه از زاویه ای خاص و ارائه پیام قصه با تأکیدی از همان منظر.

آفرینش پدر و مادر آغازین

در دیدگاه اسلامی، روشن است که رشته زندگی انسان امروز از آدم و حوا آغاز می شود و آن دو، خود، پدر و مادری نداشته اند: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا (حجرات ۱۳)**

خدا خلقتان کرد بی شک و ظن

الا مردمان از یکی مرد و زن

پراکنده گشتید از سوی حق

پس آنگاه بر شعبه ها و فرق

نمائید بر کار هم التفات

که هم را شناسید اندر حیات

نیز همه دینها، خواه آسمانی و خواه بشری، بر این باورند که این پدر و مادر آغازین در باغی به سر می بردند و آنگاه به سبب خطایی از آن رانده شدند و هبوط کردند. همان قدر که آن افسانه های اسرائیلی و ناصواب با عقل و خرد سلیم ناسازگارند، نگاه قرآن به قصه آفرینش آدم با دانش می سازد و هیچ طعنی بر آن وارد نیست، در نگاه قرآن، انسان از **طین** (خاک) آفریده شده است؛ خاکی که به **صَلْصَالٍ** (گل خشک) و آن گاه **حَمًا مَسْنُونًا** (گل سیاه و بدبو) تبدیل گشته و سپس حیات آدم از آن شکل گرفته است. یعنی همین تعفن که در خاک پدید آمده، زمینه رویش نهال انسان گشته است.

با آنکه قرآن کتاب علم نیست. همه آورده هایش علمی است و هرگز سخن خرافه و ضد علمی در آن راه ندارد. تصویر خلقت انسان در قرآن، دقیقاً با یافته های متین علمی در این باب نیز سازگار است که ریشه حیات را در خاک می داند. اما این که قرآن آفرینش هر جاننداری را از آب می داند. از آن روست که تا خاک با آب آمیخته نشود و در جوار آن نماند، حمأ مسنون (گل سیاه و بدبو) شکل نمی گیرد.

در پرتو همین نگرش قرآنی، روشن می شود که بسیاری از آرای علمی امروز در باب خلقت آدم با اندیشه دینی اصیل ناسازگاری ندارند و نباید با تعصب و خشک سری میان علم و دین تباین نمودار کرد و به این ترتیب سبب دوری عالمان از دین شد

آیا داستان حضرت یوسف علیه السلام واقعیت دارد؟

با بعثت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) و نزول قرآن، خدای متعال یکبار دیگر این داستان بزرگ اخلاقی را به وسیله پیک وحی به پیامبر خویش برای ارشاد مردم ابلاغ فرمود، و نام زیبای **أَحْسَنَ الْقَصَصِ** را بر آن نهاد. این تعبیر نشان از واقعی بودن قصه است. قرآن مجموعه وحی خداست که به زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جاری گشته و در آن بیان هر چیزی که در هدایت انسانها لازم است وجود دارد. برای اثبات این مطلب به دو آیه زیر استناد می کنیم: قرآن کریم قاطعانه می فرماید: **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ**؛ از پیش و پس، باطل به قرآن راه نمی یابد (فصلت ۴۲).

ندارد در آن باطلی هیچ راه

نه از هیچ راهی نه در هیچگاه

که بسیار باشد حکیم و حمید

از آن رو که از کردگاری رسید

و در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) که گیرنده آیات قرآن و ابلاغ کننده آن است، می فرماید: **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ . إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** . **نجم ۳۰، ۳۱** روی هوی و هوس سخن نگفتن

نگفتست هرگز سخن بر هوا

بدانید نیکو: رفیق شما

فقط هست وحی خدای جهان

کلامی که او می نماید بیان

داستان یوسف نشان می دهد چگونه انسان می تواند عفت و تقوا و فضایل اخلاقی را بر شهوات و هوی و هوس های خود برتری دهد و به ما می آموزد که چگونه باید در برابر اغوای گمشدگان در وادی شهوت نهراسیم و از راه حق منحرف نشویم. درست

است که سوره یوسف، داستان زندگی یکی از پیامبران الهی است، اما یکی از زیباترین داستان های قرآن به شمار می رود که خداوند متعال در همین سوره می فرماید: ما از طریق وحی این قرآن به تو، بهترین سرگذشت ها را برای تو بازگو کردیم. (یوسف ۳)

این قصه به عنوان یک رویداد مهم تاریخی که جذابیت خاص و جنبه های اخلاقی ارزشمندی دارد، از زمان رخداد آن، بر سر زبان ها بوده است.

داستان یوسف آن گونه که بعضی پنداشته اند، یک داستان عشقی نیست. این داستان به شکلی که در قرآن آمده سراسر پند است، و در لابلای این داستان عالی ترین مضامین اخلاقی و تربیتی نهفته است.

داستان یوسف ما را با شخصیت دو گروه از انسان ها آشنا می کند؛ گروهی که پرچم ایمان، تقوا و توکل به خدا را به دست گرفته و خود را به دست توانای حق سپرده اند و در همه حال از او طلب فیض دارند.

و گروهی دیگر که دیو نفس بر روحشان زنجیر زده و به خود وابسته کرده است، هر چه هوای نفس می گوید، مطیع هستند و چشم بسته در وادی برهوت شهوت و غفلت می تازند، سرنوشت گروه اول عزت، بزرگی و وصال است و سرنوشت گروه دوم سرافکنندگی، خجالت و پشیمانی است.

داستان یوسف نشان می دهد چگونه انسان می تواند عفت و تقوا و فضایل اخلاقی را بر شهوات و هوی و هوس های خود برتری دهد و به ما می آموزد که چگونه باید در برابر اغوای گمشدگان در وادی شهوت نهراسیم و از راه حق منحرف نشویم.

زندان و تاریکی و تنهایی را به جان بخریم و قدمی بر خلاف اخلاق برداریم. این داستان شعله امید را در دل ها زنده می دارد و فاصله میان قعر چاه و سریر عزت را کوتاه می سازد.

فرجام نیک پرهیزکاران را آشکار می کند و رسوایی و ناکامی خطاکاران را برملا می گرداند و لذت عفو و اغماض و خویشتنداری را به نوع بشر می شناساند. ای خوشا چشمی که عبرت بین بُود عبرت از نیک و بدش آئین بُود.

منابع :

۱. آفرینش هنری در قرآن (سید قطب) ۲. اسرار البلاغه عبدالقاهر جرجانی،
۳. بحوث فی قصص القرآن ۴. التّصویر الفنی فی القرآن سید قطب
۵. تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل القرآن)، ج ۱
۶. فرهنگ قصه های پیامبران آستان قدس رضوی،
۷. الفنّ القصصی فی القرآن الکریم ۸. فی ظلال القرآن، ج ۴ سید قطب.
۹. القرآن و القصّة الحدیثه
۱۰. قصص القرآن فی مواجهة ادب الرّواية
۱۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷ علامه محمّد حسین طباطبائی،
۱۲. قرآن منظوم امید مجد